

## چهارده نوامبر، روزی فراموش نشدنی در جنبش کارگری اروپا

## طبقه کارگر و آزادی‌های سیاسی

## ۱۶ آذر روز دانشجو، روز اعتراض به دیکتاتوری و ارتجاع

جنبش کارگری اروپا از سه دهه پیش بدین سو آماج یورش‌های همه‌جانبه‌ی سرمایه‌داری برضد دست‌آوردهایی بوده است که این جنبش با مبارزاتی طولانی و سخت در چندین دهه به چنگ آورد. علت‌های گوناگونی را می‌توان برای عقب‌نشینی جنبش کارگری اروپا در این سال‌ها در نظر گرفت. تعرض گسترده بورژوازی زیر لوای نئولیبرالیسم اقتصادی، پس از شکست سوسیال‌دمکراسی اروپائی و بحران‌های اقتصادی دهه ۷۰، رویزونیسم و انحطاط احزاب کمونیست اروپائی، سلطه سوسیال‌دمکراسی بر جنبش کارگری، و بالاخره، فروپاشی بلوک شرق، از جمله‌ی علل و عواملی هستند که می‌توان به آنها اشاره کرد. اما سازشکاری اتحادیه‌های کارگری، به ویژه آن‌هایی که زیر نفوذ سوسیال-دمکراسی هستند یکی از علل مهم موفقیت سرمایه‌داری در تهاجم به حقوق کارگران بوده است. اما علت اساسی که به سرمایه‌داری اجازه داده است که چنین گستاخانه به دست آوردهای جنبش کارگری یورش آورد همانا بحران خود این نظم است. فرآیند بحران اقتصادی نظام سرمایه‌داری، بحران اجتماعی کنونی ست که بر خلاف

در اوایل قرن بیستم بود که مردم ایران با روی‌آوری به انقلاب، برای رهایی سیاسی و تحقق خواست‌های آزادی‌خواهانه و دمکراتیک خود به پا خاستند و پیشگام جنبش‌های انقلابی و آزادی‌خواهانه ملت‌های منطقه‌ی خاورمیانه شدند. اما یک صد سال بعد هنوز هم همچون بردگانی محروم از ابتدایی‌ترین حقوق و آزادی‌های انسانی، در چنگال یکی از مخوف‌ترین رژیم‌های استبدادی قرن بیستم و یکم اسیر و گرفتارند. علت چیست که مردم ایران متجاوز از یکصد سال برای کسب آزادی‌های سیاسی مبارزه کرده‌اند، اما این مبارزات همواره به شکست انجامیده است و در پی هر شکست، اختناق و استبدادی هولناک‌تر از گذشته حاکم شده است؟ چگونه می‌توان این دور باطل شکست، اسارت و بندگی را در هم شکست؟

تا جایی که بحث به رهایی سیاسی مردم ایران از درصحه ۳

۱۶ آذر روز دانشجو، ما را بر آن داشت تا به پاسداشت این روز، نگاهی به وضعیت کنونی جنبش دانشجویی بیاندازیم. فرصتی که می‌توان با نگاهی به گذشته و تجارب دهه‌های آن، به بررسی و تحلیل چرایی وضعیت کنونی، روندهای احتمالی و وظایف دانشجویان چپ و کمونیست در این مقطع تاریخی بپردازیم. از ۱۶ آذر سال ۱۳۳۲ که دانشجویان در اعتراض به ورود ریچارد نیکسون معاون رئیس‌جمهور وقت آمریکا (درست چند ماه پس از کودتای ۲۸ مرداد) تظاهرات برپا کرده و سه دانشجو در جریان آن جان خود را از دست دادند، ۵۹ سال می‌گذرد. در طول این سال‌ها، جنبش دانشجویی ۱۶ آذرهای بسیاری داشته است، از "انقلاب فرهنگی" در اردیبهشت ۵۹ گرفته تا ۱۸ تیر سال ۷۸ و ۲۵ خرداد سال ۸۸ همه درصحه ۵

## قاتل کهریزک در تدارک بریدن سر قانون تأمین اجتماعی و قتل کارگران

هر کس این را می‌داند که دولت احمدی‌نژاد بیش از هر دولت دیگری در رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، اعم از دولت خاتمی یا رفسنجانی، به سرمایه‌بین‌المللی خدمت نموده و بسی بهتر و بیشتر از آن‌ها برنامه‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را در ایران به مرحله اجرا گذاشته است. اجرای قانون حذف سوبسیدها و آزادسازی قیمت‌ها و نیز تغییر قانون کار که پیش‌نویس آن توسط محمد جهرمی وزیر کار پیشین احمدی‌نژاد تهیه و به مجلس برده شد، دو نمونه برجسته از چنین اقداماتی‌ست که در راستای اهداف و برنامه‌های سرمایه‌بین‌المللی، تشدید استثمار و بی‌حقوقی طبقه کارگر و متضمن تأمین منافع کل سرمایه‌داران و صد در صد به زیان کارگران و زحمتکشان بوده است. در ادامه همین روند، دولت احمدی‌نژاد اکنون تلاش مذبحانه دیگری را آغاز نموده است و اینبار "تأمین اجتماعی" را که برخورداری از آن ظاهراً حتا در قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز یک حق همگانی شناخته شده، نشانه رفته و بر آن است که پیش از پایان دوره ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد، با دست‌کاری و

درصحه ۶

درصحه ۲

## "زبان خلق زبان سیل است"



درصحه ۸

یادداشت‌های سیاسی

۱۴ مردم فلسطین همچنان قربانی تجاوزات اسرائیل می شوند

۱۰ بحران اتمی ایران و طرح دور جدید گفتگوها

مرگ ستار بهشتی در زندان،  
جنایت چند مامور یا اقدامی سیستماتیک؟

۱۱

خلاصه‌ای از  
اطلاعه‌های سازمان

۱۳

## چهارده نوامبر، روزی فراموش نشدنی در جنبش کارگری اروپا

اظهارات رهبران سوسیال - دمکراسی اروپا منبعث از یک "سرمایه داری بد مالی" نیست که "سرمایه داری خوب صنعتی" را کنار زده است. این بحران همچنین فقط نتیجه ی سوداگری در بازارهای بورس نیست، چرا که بورس بازی تنها بخشی از ساختار نظام سرمایه داری ست. بحران کنونی سرمایه داری نتیجه ی تضادهای خود این نظم و نتیجه ی منطقی سازماندهی سرمایه دارانه ی اقتصاد است. در این سازماندهی حتماً هنگامی که دوران رونق است نابرابری اجتماعی تشدید می گردد و اکثریت توده های مردم، از جمله کارگران، از برآوردن نیازهای پایه ای خود محروم می گردند. از همین جاست که نظام سرمایه داری خودش شرایط بحران را پدید می آورد و سپس نمایندگان سیاسی این نظام حتماً با زور و خون ریزی تلاش می کنند تا بحران را تعدیل کنند. گاهی این زور و خون ریزی در داخل مرزهای یک کشور سرمایه داری صورت می گیرد - نمونه ی کشتار اخیر کارگران معدن پلاتین ماریکانا در آفریقای جنوبی یا چند سال پیش کارگران مس خاتون آباد در ایران - یا اگر لازم باشد در خارج مرزها و به بهانه های مختلف - نمونه ی کشتار مردم عراق توسط امپریالیسم آمریکا از ۹ سال پیش تاکنون، افغانستان یا لیبی همین اواخر توسط امپریالیسم فرانسه.

در چنین وضعیتی ست که بار دیگر جنبش کارگری در اروپا دوره ی تازه ای از سازماندهی را آغاز می کند و با اشکال متنوع مبارزه به میدان می آید. بی شک روز چهارشنبه ۱۴ نوامبر ۲۰۱۲ (۲۴ آبان ۱۳۹۱) به عنوان یک روز فراموش نشدنی در تاریخ جنبش کارگری اروپا ثبت خواهد شد، چرا که در این روز کارگران در ۲۳ کشور و در هر کشور در تظاهرات های متعدد - برای مثال در فرانسه در ۱۳۰ شهر و نقطه - با فراخوان "کنفدراسیون اروپایی اتحادیه ها" دست به اعتصاب و راهپیمایی زدند. این تشکل سراسری کارگری در اروپا نام این روز اعتراضی را روز همبستگی گذاشته بود. در این روز اتحادیه های کارگری، مخالفت قاطع خود را علیه تصمیمات ریاضتی دولت ها اعلام کردند. این اتحادیه ها گفتند که اقدامات ریاضتی نه فقط اعتمادسازی نمی کند بلکه نابرابری ها را تشدید می نماید و بیش از گذشته به دست آوردها یورش می آورد. اتحادیه ها بر این مهم انگشت گذاشتند که تصمیمات اخیر دولت های اروپایی منجر به وخامت شرایط اجتماعی و طبعاً بدتر شدن شرایط کار می گردد. آن ها همچنین به مناسبت این روز تأکید کردند که بیکاری و بحران بیکاری هر روز دامن هزاران تن دیگر را می گیرد و این در حالی ست که شرکت های بزرگ که هر سال سودهای هنگفتی به چنگ می آورند، کماکان به بیکارسازی ادامه می دهند تا بتوانند جیب سهامداران را بیش تر پر کنند. اتحادیه های کارگری همچنین این نکته را یادآوری کردند که کارگران بیش تری وادار می شوند که با قراردادهای موقت کار کنند و امروز را با نگرانی فردا به شب برسانند. بیکاری و قراردادهای موقت کاری در حالی گسترش می

یابند که بخش خصوصی و دولتی همچنان به انجماد دستمزدها می پردازند و سطح زندگی شاغلان را هر سال پایین تر از سال گذشته می آورند. اتحادیه های کارگری در فراخوان های خود نوشتند که برخی کارگران در کشورهایی همچون یونان، اسپانیا و پرتغال بیش از دیگران بار بحران را تحمل می کنند و دولت ها نابودی تمام حقوق اجتماعی آنان را نشانه رفته اند. بحران اقتصادی که ژرف و ژرف تر می گردد بیش از همیشه نابرابری های اجتماعی را تشدید نموده است. اروپای بورژوازی که اتحادیه ای به همین نام بنیان گذاشته است اروپایی ست که فاقد هر گونه همبستگی ست و پیشرفت اجتماعی در آن جایی ندارد. بدیهی ست که جنبش کارگری اروپا نمی تواند هیچ انتظاری از این اتحادیه داشته باشد که بنیان گذارانش افرادی همچون روبر شوین بوده اند که خود نماینده ی کارفرمایان آن زمان در فرانسه بود. از چنین ساختاری نمی توان انتظار داشت تا سیاست هایی را برای بهتر شدن شرایط کار یا برچیدن نابرابری های اجتماعی اتخاذ نماید. مثال ساده اش امروز در برابر تمام کارگران است. کشورهای همچون یونان که بیش از دیگر حلقه های اتحادیه اروپا در مضیقه اند، بیش از پیش با فشار روبه رو هستند، فشاری که از سوی دولت آن به دوش کارگران و تمام زحمتکشان منتقل می شود. در آن جا بیکاری نزدیک به یک چهارم جمعیت فعال را دربرمی گیرد، دولت های دست راستی سنتی یا "چپی" سوسیال - دمکرات مدام دستمزدها را نه فقط منجمد که کم می کنند، خدمات عمومی روز به روز آب می روند. و همه ی این ها به این بهانه اجرا می شوند تا چند میلیاردری به یونان وام داده شود که با آن بتواند بهره ی وام های گذشته را بپردازد! در یونان روزی سوسیال - دمکراسی به دست آوردهای کارگری حمله کرد و روزی دیگر احزاب راست سنتی بورژوازی و در حال حاضر ائتلافی از هر دو!

روز چهارده نوامبر که به نام نخستین روز همبستگی جنبش کارگری در اروپا نامگذاری شد روزی بود که یک میلیون نفر فقط در مادرید به خیابان ها آمدند تا فریاد "نه به ریاضت" را در پایتخت اسپانیا طنین اندازند. آنان همراه با یک میلیون نفر دیگر که در بارسلون گرد آمدند به دولت دست راستی ماریانو راخوی اخطار دادند که به هیچ وجه نخواهند گذاشت که بیش از این به حقوق و دست آوردهایشان به بهانه ی بازپرداخت قروض عمومی و تعدیل بحران تعرض گردد.

در پرتغال کارگران دست به اعتصاب عمومی زدند و تقریباً تمام تشکلات کارگری با تشکیل یک "فوروم اجتماعی" خواستار تغییرات اساسی در تمام کشور شدند. در ایتالیا نیز یک اعتصاب چهار ساعته برپا شد و در تمام شهرهای بزرگ راهپیمایی های کارگری صورت گرفت. در فرانسه کارگران در یک صد و سی شهر و نقطه تجمع کردند و در حالی که یک دولت سوسیال - دمکرات قدرت را به دست دارد اتحادیه نزدیک به آن ها که ت. اف. د. ت. نام دارد با دیگر

اتحادیه های کارگری همچون ت. ژ. ت. متحداً راهپیمایی برگزار کردند.

در کشورهای کوچک اروپایی همچون قبرس و مالت نیز کارگران دست به اعتصاب و تظاهرات زدند. کارگران برخی از کشورهای اروپای شرقی همچون لیتوانی، لتونی، اسلونی، جمهوری چک، رومانی، لهستان و بلغارستان از جمله کشورهای دیگری بودند که در آنها اعتراضاتی به مناسبت روز همبستگی برپا کردند.

در آلمان اتحادیه ی DGB با شعار "تخریب اجتماعی کارساز نیست، باید تغییر جهت داد" در کارزار چهارده نوامبر شرکت کرد و به جز برلین و فرانکفورت، در مونیخ در برابر کنسولگری یونان تظاهراتی برای حمایت از کارگران این کشور ترتیب داد. در هلند نیز اعتراضاتی از سوی FNV صورت گرفت و یک اعتراض نیز در برابر شرکت چند ملیتی Unilever در روتردام انجام شد. در شهرهای لندن، منچستر، لیورپول و چند شهر دیگر انگلستان نیز اتحادیه TUC اعتراضاتی را سازمان داد. در دیگر کشورهای عضو اتحادیه اروپا همچون اتریش، به همت ÖGB، در دانمارک با یاری FTF و در فنلاند با کوشش SAK، STTK و Akava حرکت هایی صورت گرفتند.

جنبش کارگری اروپا در اقدامی کم نظیر نخستین اخطار جدی سال های اخیر خود را به سرمایه داران و دولت های رنگارنگی که در خدمت آنان هستند در روز چهارده نوامبر داد. اما بعید است که این اخطار به تنهایی و بدون پیگیری با اشکال دیگر مبارزه بتواند سرمایه داران و دولت ها را به عقب نشینی وادارد، چرا که آنان نمی خواهند به ریشه ی بحران که نظم خودشان است کوچک ترین فشاری بیاورند یا به آن ضربه ای هر چند ناچیز وارد آورند. دولت ها هر روز به نام بازپرداخت قروض عمومی که یک شبه تلنبار نشدند و نتیجه ی سال ها مدیریت مخرب است یا به نام اقتصادی که بتواند "رقابتی" باشد برنامه های ریاضتی متنوعی را ارائه می دهند. این در حالی ست که در چهارچوب بحران کنونی تنها چیزی که رشد می کند همانا سودها و سود سهام است که به سهامداران پرداخت می شود. برای مثال در بلژیک از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹ سود شرکت ها از ۴۷ میلیارد و ۱۲۷ میلیون یورو به ۸۲ میلیارد و ۴۶۷ میلیون یورو رسید و رشدی ۷۵ درصدی داشت، در حالی که دستمزدهای واقعی هر سال کم تر شد و بیکاری گسترده تر گردید. در این کشور کارخانه ی خودروسازی فورد تصمیم گرفت که کارخانه اش را در Genk تا پایان سال ۲۰۱۳ ببندد و ۴۳۰۰ نفر را مستقیماً بیکار کند و شغل بیش از ده هزار نفر دیگر را که در شرکت های پیمانکاری کار می کنند در معرض تهدید قرار دهد، در حالی که این کارخانه از پنجاه سال پیش یکی از منابع سوددهی برای فورد آمریکایی بوده است. در همین بلژیک که این چنین وضعیتی به وجود آمده است شرکت هایی از قبیل فورد و دیگران سود سهامی را که به سهامداران داده اند بین سال های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۹ نزدیک به ۱۸۹% افزایش داده اند و از ۹ میلیارد و ۵۱ میلیون به ۲۶ میلیارد و ۱۳۶ میلیون یورو رسانده اند.

## طبقه کارگر و

## آزادی‌های سیاسی

چنگال استبداد و کسب آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک محدود می‌گردد، ریشه و علت مسئله را باید از همان نقطه‌های آغاز کرد که نیاز اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران در اوایل قرن بیستم، مبارزه برای کسب حقوق و آزادی‌های سیاسی را به یک مسئله میرم جامعه تبدیل نمود. ظاهراً قرار بود با انقلاب مشروطیت، تحولات بورژوا - دموکراتیک در جامعه ایران تحقق یابد و همراه با آن توده‌های مردم ایران نیز به آزادی‌های سیاسی دست یابند. اما این تحولات در شرایطی می‌بایستی انجام بگیرد که نظام سرمایه‌داری جهانی به دوران افول و انحطاط گام نهاده بود و بورژوازی از یک طبقه‌ی متری و انقلابی به یک طبقه‌ی ارتجاعی و زائد تاریخی تبدیل شده بود.

تحت یک چنین شرایطی، بورژوازی نوپای ایران نیز که در رأس جنبش قرار گرفته بود، توان و رسالتی برای دگرگونی جامعه به شیوه‌ی انقلابی و دموکراتیک که ابتکار و مداخله‌ی توده‌ی را می‌طلبید، نداشت. این بورژوازی محافظه‌کار بیش از آن که بخواهد با ارتجاع فئودالی و مذهبی مبارزه کند، از رادیکالیسم توده‌ی در هراس بود که جنبش‌های انقلابی آن‌ها در سراسر ایران اعتلا می‌یافت. همین ترس و وحشت بود که به سازش بورژوازی با فئودالیسم و دستگاه روحانیت و شکست انقلاب انجامید. روینای سیاسی عصر فئودالی و استبداد ذاتی آن به جای خود باقی ماند و مردم ایران نتوانستند به خواست‌های آزادی‌خواهانه و دموکراتیک خود دست یابند.

اما توده‌های مردمی که برای دگرگونی تمام مناسبات فئودالی و نهادهای وابسته به آن به پا خاسته بودند، آرام نگرفتند. موجی از جنبش‌های انقلابی و دموکراتیک بار دیگر مناطق وسیعی از ایران را فراگرفت. نقطه اوج این جنبش‌ها در شمال ایران، برپایی جمهوری شورایی بود که به رادیکال‌ترین شکل ممکن به فوری‌ترین مطالبات توده‌های زحمتکش مردم برای دگرگونی نظم موجود پاسخ می‌داد. زمین به دهقانان، جدایی کامل دین از دولت، برابری حقوق زن و مرد، آزادی‌های سیاسی برای همه مردم، در سرلوحه برنامه‌ی فوری آن قرار داشتند. ابتکار عمل اکنون در دست کارگران و دهقانان و توده‌های خرده بورژوازی شهرها و نمایندگان سیاسی آن‌ها، حزب کمونیست ایران و عناصر دموکرات بود. وحشت بورژوازی به درجه‌ای رسید که تنها پناهگاه امن خود را در دامان استبداد رضا خان یافت که آلت‌ناتیو تمام ارتجاع داخلی و خارجی برای سرکوب جنبش‌های انقلابی و به اصطلاح برقراری امنیت بود.

اکنون دیگر یک بار برای همیشه اثبات گردید که بورژوازی ضد انقلابی ایران، فقط به شیوه‌ی استبدادی می‌تواند حکومت کند و فقط در این شکل حکومت است که می‌تواند بقا و ادامه حیات داشته باشد. کسی که این واقعیت را درک نکرده باشد، هرگز نخواهد فهمید که چرا مردم ایران در طول یک قرن گذشته همواره با استبداد و بی

می‌توانند تحت حاکمیت بورژوازی و نظام سرمایه‌داری حتا از یک آزادی سیاسی پایدار برخوردار گردند و از شر استبداد سیاسی رهایی یابند.

از این مقدمه چنین برمی‌آید که امروز فقط کسی می‌تواند طرفدار آزادی سیاسی در ایران باشد که خواهان سرنگونی بورژوازی و نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران باشد. به جز این، تمام کسانی که ادعای آزادی‌خواهی و مطالبات دموکراتیک توده‌های مردم را داشته باشند، جز یک مشت طرفداران پوشیده و آشکار استبداد و بی حقوقی مردم ایران نیستند. تفاوتی هم نمی‌کند که بر خود نام سلطنت‌طلب بگذارند، یا جمهوری‌خواه، از نوع سکولار آن باشند یا غیر سکولار. طرفدار شیوه‌های مسالمت‌آمیز و اصلاح جمهوری اسلامی باشند، یا خواهان سرنگونی قهرآمیز آن با خروارها وعده و وعید. چون همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، فقط کسی می‌تواند طرفدار آزادی توده‌های مردم ایران باشد که بی چون و چرا پیش شرط آن را سرنگونی طبقه سرمایه‌دار بداند که سلطه آن مترادف استبداد و بی حقوقی مردم است.

این واقعیت بر کسی پوشیده نیست که اکنون استبداد و اختناق در ایران به درجه‌ای بسط یافته و به مرحله‌ای رسیده است که نه فقط گروه‌های متعددی حتا از طرفداران جمهوری اسلامی به صفوف اپوزیسیون غیر قانونی پرتاب شده‌اند، بلکه آزادی برخی گروه‌ها و باندهای درون هیئت حاکمه نیز با محدودیت‌هایی روبرو شده است. در یک چنین شرایطی جای تعجب نیست که حتا مرجع‌ترین و سرکوب‌گرترین جریان‌های سیاسی هم ادعای آزادی‌خواهی و مخالفت با استبداد را داشته باشند. اما تجربه ده‌ها سال مبارزه و شکست باید به مردم ایران آموخته باشد که دیگر فریب این مدعیان دروغین آزادی را نخورند. در طول سال‌های گذشته همواره شاهد این واقعیت بوده‌ایم که حتا گروه‌ها و فراکسیون‌های اپوزیسیون بورژوایی که ظاهراً نقشی مستقیم در جمهوری اسلامی نداشته‌اند و همواره خود را طرفدار آزادی و دموکراسی و مخالف جمهوری اسلامی معرفی می‌کردند، به محض این که جناحی از درون خود رژیم برای نجات نظم موجود و جلوگیری از سرنگونی آن با ادعای اصلاح جمهوری اسلامی اقدام کرده است، تمام ادعاهای خود را در مخالفت با اختناق و استبداد جمهوری اسلامی کنار نهاده‌اند و در کنار این با آن جناح رژیم قرار گرفته‌اند. دورانی که خاتمی با ادعای اصلاحات در نقش رئیس‌جمهور دولت مذهبی ظاهر شد، به استثنای مواردی بسیار محدود، تمام این اپوزیسیون بورژوایی پشت سر او قرار گرفت و نشان داد که تا چه حد ادعاهای آن‌ها در مورد حقوق دموکراتیک و آزادی‌های سیاسی مردم، دروغ و پوشالی‌ست. بار دیگر در جریان منازعات موسوی و کروبی با جناح حاکم و جنبش به اصطلاح سبز نیز دیدیم که تمام آن‌ها سبز شدند و به حمایت از موسوی و کروبی برخاستند، تا رژیم جمهوری اسلامی را در شکلی بزرگ شده حفظ کنند.

اما تمام این تجارب را به کنار بگذاریم و یک لحظه فرض کنید که به حسب اتفاق، چپ‌ترین این دستجات بورژوایی که خود را جمهوری‌خواه،

حقوقی رو به رو بوده‌اند و چرا مادام که قدرت سیاسی در دست طبقه سرمایه‌دار و نمایندگان سیاسی آن قرار داشته باشد، گریزی از استبداد، بی حقوقی و دیکتاتوری عریان نخواهد بود.

با این اوصاف تعجب‌آور نخواهد بود که هر چه جامعه ایران بورژوایی‌تر شد، سرکوب، اختناق و بی حقوقی مردم نیز افزایش یافت. با رفرم‌های نیمه اول دهه ۴۰، شیوه تولید سرمایه‌داری به شیوه مسلط تولید تبدیل گردید، اما این تغییر در ساختار اقتصادی - اجتماعی، نه فقط معادلی دموکراتیک در روینای سیاسی جامعه در چارچوب مطالبات توده مردم به همراه نداشت، بلکه روینای سیاسی سرتاپا آغشته به نهادهای قرون وسطایی به جای خود باقی ماند و آنچه بر آن افزوده شد، دستگاه مدرن سرکوب برای تشدید اختناق و سرکوب، تحکیم دیکتاتوری به عریان‌ترین شکل آن، استبداد فردی محمد رضا شاه و تبدیل کردن مردم به بندگان ظل‌الله بود. اما ثباتی که بر سرنیزه و سرکوب متکی بود، بیش از آن سست و نا پایدار بود که بتواند زیر فشار تضادهای موجود، دوام آورد.

در حالی که رژیم شاه با اختناق و سرکوب در مورد جزیره ثبات اش لاف و گزاف می‌گفت، به ناگهان توفان سیاسی فرا رسید. تضادهای نظم موجود، آرام آرام به درجه انفجارآمیزی رسیده بودند. رژیم دیکتاتوری عریان محمد رضا شاه، تضاد عموم توده‌های مردم را با نظم دیکتاتوری رژیم سلطنتی به اوج رسانده بود. انقلاب رخ داد و رژیم شاه را به زیر کشید. اما توده‌های کارگر و زحمتکشی که نیروی محرکه‌ی این انقلاب بودند، نتوانستند خود، قدرت سیاسی را نیز به دست بگیرند. قدرت همچنان در دست بورژوازی باقی ماند و دستگاه روحانیت نیز به عنوان یک پای قدرت، آشکار و مستقیم وارد صحنه شد.

پوشیده نبود که اختناق و استبدادی وحشتناک‌تر از دوران رژیم شاه در انتظار مردم ایران است. دو دلیل هم داشت، نخست این که طبقه حاکم می‌بایستی به هر شکل ممکن، انقلاب را سرکوب کند؛ جلوی پیشروی توده‌های کارگر و زحمتکش را سد نماید و دستاوردهای انقلابی آن‌ها را باز پس گیرد. لذا بورژوازی به اختناق و سرکوبی نیاز داشت که بتواند جنبش انقلابی مردم را چنان به عقب براند که عجلاناً برای مدتی قدرت قد علم کردن را نداشته باشد. دلیل دیگر هم نقشی بود که دستگاه روحانیت و مذهب اکنون کسب کرده بود و تلفیق آشکار دین و دولت، دلیل آشکاری بر تشدید اختناق و استبداد بود.

اگر تا دو سال پس از سرنگونی رژیم شاه، مردم ایران در محدوده‌ای از آزادی‌های سیاسی برخوردار بودند، دقیقاً از آن‌رو بود که بورژوازی حاکم بر ایران هنوز قدرت سلب آن را از مردم نداشت که این نیز همانند دوران پس از سرنگونی رضا خان، صرفاً لحظه‌ای گذرا در این تاریخ یک‌صد ساله استبداد بود. لذا به محض این که طبقه ارتجاعی حاکم بر ایران احساس کرد، اکنون به قدر کافی قدرت دارد تا تمام آزادی‌های مردم را از آن‌ها سلب کند، لحظه‌ای درنگ نکرد و با به راه انداختن حمام خون در سال ۶۰، رژیم ترور و اختناق را مجدداً برقرار ساخت.

تمام این حقایق و فاکت‌های موجود به وضوح تأییدی بر این واقعیت‌اند که مردم ایران هرگز

## طبقه کارگر و آزادی‌های سیاسی

دمکرات، آزادی‌خواه، سکولار و غیره و غیره می‌نامد، به قدرت برسند. چه اتفاقی در ایران مجزا از روند استبداد گذشته رخ خواهد داد؟ آن‌ها مستقل از این که در ذهن‌شان چه فکر می‌کنند و برنامه‌شان بر روی کاغذ چیست، ناگزیرند در عمل برای حفظ نظم سرمایه‌داری موجود با سرعت و شدت بیشتری در همان مسیری گام بردارند که رضا خان، محمد رضا شاه، خمینی و خامنه‌ای برداشته‌اند.

چرا که اکنون مطالبات توده‌های مردم دهه‌ها و صدها برابر دوران به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی‌ست. تضادهای موجود در مقیاسی قیاس‌ناپذیر با آن دوران رشد کرده‌اند. توهمات کودکانه‌ای که توده‌های ناآگاه به ناجی حتماً نوع آسمانی آن داشتند و بهای سنگین آن را نیز پرداختند، دیگر تکرار شدنی نیست. از روز هم روشن‌تر است که با هر گشایشی ولو اندک در اوضاع سیاسی، توده‌های مردم ایران با موج بنیان‌کنی از مبارزات و مطالبات به صحنه می‌آیند.

این به اصطلاح جناح چپ بورژوازی، پاسخ کارگرانی را که با انبوهی از مطالبات معوقه اقتصادی و سیاسی به مبارزه برخاسته، شوراها را در کارخانه‌ها برپا می‌کنند، کنترل کارگری را معمول می‌دارند و خواهان ملی کردن مؤسسات تولیدی و خدماتی هستند، چگونه خواهند داد؟ روشن است که آنها این ابتکارات انقلابی کارگران را تحمل نخواهند کرد و برای برچیدن آنها به سرکوب متوسل می‌شوند. اما نمی‌توانند این سرکوب را عملی سازند، مگر آن که تشکلهای کارگران را ممنوع کنند، فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی مدافع منافع طبقه کارگر را ممنوع کنند. در یک کلام از همان آغاز آزادی‌های سیاسی را برچینند و تعطیل کنند. آن‌ها با مردمی که خواهان جمع کردن بساط ستم‌گرانه دستگاه روحانیت از دولت، نظام آموزشی و تمام عرصه‌های زندگی اجتماعی هستند و خود برای عملی کردن آن به پا خاسته‌اند، چگونه برخورد می‌کنند؟ روشن است که آنها تحمل نمی‌کنند توده مردم با ابتکار عمل خود با این دستگاه فریب، تحمیق و سرکوب روحانیت تسویه حساب کنند، چون طبقه سرمایه‌دار همواره به این دستگاه فریب و نیرنگ نیاز دارد و با هزاران رشته مرئی و نامرئی با آن مرتبط است. لذا راهی ندارند، جز آن که در مقابل مردم بایستند، آن‌ها را سرکوب کنند و آزادی‌ها را از آن‌ها سلب نمایند.

ملیت‌های ساکن ایران خواهان برافتادن تبعیض و ستم‌گری و برخورداری از خودمختاری وسیع منطقه‌ای هستند. بورژوازی ایران این خواست مردم را تحمل نخواهد کرد. برچسب تجزیه‌طلبی بر آن خواهد زد و برای سرکوب مطالبات این مردم اقدام خواهد کرد. اما سرکوب نمی‌تواند نتیجه‌ای در پی داشته باشد، مگر آن که آزادی‌ها را برچیند و رژیم ترور و اختناق را برپا سازد. به هر خواست و مطالبه مردم، از جمله برابری بی قید و شرط اجتماعی و سیاسی زن و مرد، آزادی سیاسی بدون هر گونه اما و مگر، مطالبات متعدد رفاهی، خواست برقراری نظام

تأمین اجتماعی از گهواره تا گور و دهها مطالبه فوری دیگر مردم، رجوع شود، آشکار است که حتی به اصطلاح چپ‌ترین جناح بورژوازی ایران راه حلی برای آن ندارد، نمی‌تواند حتی مطالبات آزادی‌خواهانه، دمکراتیک و رفاهی عمومی را عملی کند، لذا ناگزیر است برای مهار زدن بر مبارزات توده‌های مردم به منظور حفظ نظم سرمایه‌داری، به سرکوب، اختناق و استبداد روی آورد.

تجربه یک‌صد سال گذشته چیزی جز اثبات این واقعیت نبوده و نیست که بورژوازی و نظم سرمایه‌داری ایران با استبداد عجین اند.

این دور باطل اسارت مردم ایران در چنگال اختناق و استبداد، فقط هنگامی می‌تواند در هم شکسته شود و مردم ایران از شر استبداد رها گردند و به مردمی آزاد تبدیل شوند که طبقه سرمایه‌دار حاکم بر ایران سرنگون شود و طبقه کارگر قدرت را به دست بگیرد که نه تنها منافع‌اش با مطالبات آزادی‌خواهانه و دمکراتیک عموم توده‌های مردم ایران تضاد و تناقضی ندارد، بلکه بیشترین نفع را از آزادی سیاسی می‌برد و از همین رو پیگیرترین و استوارترین مدافع آزادی و دمکراسی‌ست.

در جامعه کنونی ایران تحت حاکمیت رژیم دیکتاتوری عریان جمهوری اسلامی هیچ طبقه و قشری را نمی‌توان یافت که همچون طبقه کارگر از نبود آزادی در رنج باشد و تمام زندگی مادی و معنوی‌اش را تحت تأثیر قرار داده باشد.

هیچ کس نمی‌تواند این واقعیت را انکار کند که وضعیت مادی و معیشتی طبقه کارگر ایران به درجه‌ای وخیم است که عموم کارگران در پایین‌ترین سطح خط فقر با گرسنگی مداوم زندگی خود را می‌گذرانند. حتی بر طبق آمار و گزارشات دولتی، متوسط دستمزد کارگران، تنها پاسخ‌گوی یک سوم حداقل دستمزدی‌ست که کارگر از طریق آن بتواند معیشت خود و خانواده‌اش را تأمین کند. متجاوز از ۷ میلیون کارگر بیکارند و از همین مبلغ ناچیزی هم که کارگران شاغل دریافت می‌کنند، محرومانند.

چرا طبقه کارگر در چنین وضعیت فلاکت‌بار مادی و معیشتی قرار گرفته و طبقه سرمایه‌دار توانسته است این چنین وحشیانه وضعیت معیشتی کارگران را مورد تعرض قرار دهد؟ چرا طبقه کارگر نتوانسته جلوی این تعرض سرمایه‌داران را به سطح معیشت خود بگیرد و لاقلاً آن‌ها را وادارد دستمزد واقعی‌اش را که تأمین‌کننده هزینه‌های روزمره یک خانواده کارگری است، بپردازد؟ چرا طبقه کارگر نتوانسته دولت و سرمایه‌داران را وادارد که کارگران مادام که بیکارند، از حقوق ایام بیکاری برخوردار باشند؟ چرا طبقه کارگر نتوانسته است جلوی تعرضات و دستبردهای مداوم طبقه سرمایه‌دار را به حقوق خود بگیرد و مدام قوانین جدیدی در زیان کارگران تصویب شده است؟

پاسخ دهها سؤال از این نمونه‌ها بر کسی پوشیده نیست. کارگران متشکل نیستند. کارگران ایران حتی از تشکلهای سندیکایی که کارگران کشورهای سراسر جهان در آن‌ها متشکل شده‌اند محرومانند. وقتی که طبقه کارگر متشکل نباشد،

طبقه سرمایه‌دار که قدرت اقتصادی را در دست دارد، دولت را نیز به عنوان قدرت متشکل خود در اختیار دارد، دست‌اش کاملاً باز است که برای تشدید استثمار کارگران و افزایش سود و سرمایه‌خود، وحشیانه‌ترین و استبدادی‌ترین روش‌ها را علیه کارگران به کار گیرد.

نتیجه آن وضعیتی می‌شود که امروز سرمایه‌داران به کارگران ایران تحمیل کرده‌اند. تحت یک چنین شرایطی حتی اگر کارگران یک کارخانه و حتی یک رشته تولید بتوانند با مبارزه خود سرمایه‌داران و دولت آن‌ها را به عقب‌نشینی وادارند و پیروز شوند، دستاورد کارگران ناپایدار باقی خواهد ماند. زمانی کارگران می‌توانند به پایداری ولو نسبی یک دستاورد در چارچوب نظام سرمایه‌داری امیدوار باشند که نه فقط در یک رشته، بلکه در تمام رشته‌ها و در سراسر جامعه، کل طبقه سازمان یافته باشد، متشکل باشد. اما تجربه نیز در همه جا نشان داده است که این تشکل کل طبقه نیز به مبارزه سیاسی برای سرنگونی نظم استبدادی و برخورداری از آزادی‌های سیاسی نیاز دارد. سالها پیش لنین بر سر همین مسئله مدام خطاب به کارگران تأکید می‌کرد که "هیچ مبارزه اقتصادی نمی‌تواند بهبودی پایدار در وضعیت کارگران به بار آورد و به راستی نمی‌تواند در مقیاسی سراسری انجام بگیرد، بدون این که کارگران حق داشته باشند آزادانه میتینگ برپا کنند، اتحادیه‌ها را سازماندهی نمایند، روزنامه‌های خودشان را داشته باشند، نمایندگان خود را به مجامع ملی بفرستند... اما برای به دست آوردن آن ضروریست که به یک مبارزه سیاسی روی آورند." (برنامه ما؛ لنین).

کارگران می‌دانند که باید متشکل شوند. می‌دانند که بدون تشکل، شرایط کار و زندگی‌شان باز هم وخیم‌تر خواهد شد. از همین‌روست که حتی تحت شرایط دیکتاتوری و اختناق حاکم برای ایجاد تشکلهای سندیکایی علنی اقدام نموده‌اند، اما رژیم استبدادی حاکم با اخراج صدها کارگر و به بند کشیدن پیشروترین کارگران در زندان‌ها، مانع از ادامه فعالیت این تشکل‌ها گردید. دلیل آن هم پوشیده نیست، مادام که رژیم دیکتاتوری و اختناق حاکم باشد، مادام که آزادی‌های سیاسی وجود نداشته باشد، هیچ تشکل پایدار کارگری حتی از نوع سندیکایی آن نمی‌تواند وجود داشته باشد.

لذا طبقه کارگر که بیش از هر قشر و طبقه دیگر جامعه ایران زیر فشار استبداد قرار دارد، بیش از تمام اقشار جامعه نیازمند آزادی‌های سیاسی و مدافع آن است.

اگر طبقه سرمایه‌دار حاکم بر ایران از دستیابی توده‌های مردم ایران به آزادی‌های سیاسی می‌هراسد و وحشت دارد از این که کارگران از آزادی‌های سیاسی برای بهتر متشکل شدن و آگاه شدن بهره گیرند و نظم سرمایه‌داری را براندازند، طبقه کارگر بالعکس در آزادی‌های سیاسی بیشترین نفع را دارد. آزادی به طبقه کارگر امکان می‌دهد که متشکل شود. رسانه‌های مستقل خود را داشته باشد، مطالبات و اهداف خود را آزادانه بیان کند، هر چه بیشتر آگاه شود، آزادانه اجتماع، تظاهرات و اعتصاب برپا دارد. طبقه کارگر بیشترین منافع را در تحقق

## ۱۶ آذر روز دانشجو، روز اعتراض به دیکتاتوری و ارتجاع

روزهایی بودند که جنبش دانشجویی به خاطر اعتراضی که به وضع موجود داشت، مورد تهاجم خونین رژیم حاکم قرار گرفت. اما در پس این همه تهاجم، مقاومت و مبارزه، چرا جنبش دانشجویی در شرایطی که به نظر می‌آید باید تحرک داشته باشد، در سکون بسر می‌برد؟! سکون کنونی در جنبش دانشجویی نتیجه‌ی چه شرایطی بوده و علل مشخص آن چیست؟! برای درک صحیح از شرایط کنونی جنبش دانشجویی، ابتدا لازم است نگاهی به گذشته‌ی این جنبش و نقش آن در مبارزات دمکراتیک و طبقاتی علیه نظام سرمایه‌داری بیاندازیم و سپس با تحلیل شرایط کنونی جامعه و نقش عوامل دخیل در آن، به بررسی وضعیت کنونی آن بپردازیم.

جنبش دانشجویی به‌مثابه‌ی یک جنبش اجتماعی اعتراضی، گاه حامل خواست‌های لیبرالی بوده و گاه به رادیکالیسم و طبقه‌ی کارگر روی آورده است. اگر این جنبش در سال‌های اولیه دهه‌ی چهل از موضعی لیبرالی به طرح خواست‌های خود می‌پرداخت، از نیمه دوم دهه‌ی چهل و دهه‌ی ۵۰ به شدت رادیکال شد، به‌گونه‌ای که جنبش کمونیستی آن سال‌ها بیشترین نیروی خود را از صفوف دانشجویان گرفت. روی‌آوری جنبش دانشجویی به جریان‌ات کمونیستی آن زمان بود که پس از قیام به شکل‌گیری "سازمان دانشجویان پیشگام" بزرگترین و فراگیرترین تشکل مبارز دانشجویی در تاریخ این جنبش منجر گردید. "انقلاب فرهنگی" سیاستی بود که حکومت اسلامی برای سرکوب این جنبش پی گرفت تا با آن بتواند یکی از پایه‌های رشد سازمان‌های چپ و ارتباط آن با توده‌ها را بخشکاند. دانشگاه محل جذب نیرو به سمت سازمان‌های چپ شده بود و رژیم با تعطیلی دانشگاه مانع تداوم این روند گردید. در واقع تعطیلی دانشگاه‌ها زمینه‌سازی سرکوب سراسری گروه‌های چپ و رادیکال بود که در سال بعد اجرایی گشت.

بازگشایی دانشگاه‌ها سال‌ها به‌طول انجامید. اگرچه از سال ۶۱ شروع مجدد دانشگاه‌ها کلید خورد اما تا بازگشایی کامل آن‌ها چند سال دیگر طول کشید. از سوی دیگر رژیم سفاک و دیکتاتور با گذاشتن موانع متعدد برای ورود به دانشگاه، تسویه و اخراج بسیاری از دانشجویان، اساتید و کارمندان دانشگاه و برقراری سهمیه برای عوامل خود سعی کرد تا دانشگاه را به‌قول خود "اسلامی" کند. شرایط آن زمان و خفقان حاکم، یکی از غیرسیاسی‌ترین و منفعل‌ترین دوران تاریخ جنبش دانشجویی را در این سال‌ها رقم زد.

با پایان جنگ، فضای سیاسی کشور تغییر یافت. خواست‌های سیاسی و اقتصادی توده‌ها که با شکست انقلاب و سال‌ها جنگی ویرانگر به دلان فراموشی تاریخ سپرده شده بود، آرام آرام از محل کار گرفته تا محل زندگی و رفاه‌آورد امکان بیان یافت. این نارضایتی‌ها حتا در اشکال اعتراضی هم چون اعتصابات کارگری و با تظاهرات توده‌ای به‌ویژه در حاشیه‌ی شهرها خود را به‌خوبی نشان داد. در این مقطع و در حالی که نسل جدید دانشجویان ارتباط خود را با نسل قدیم و در نتیجه تجارب گذشته از دست داده بود،

هنوز اثری از "جنبش اعتراضی دانشجویی" نمی‌توان دید. سال‌ها بعد و زمانی که رژیم مجبور به تغییر سیاست‌هایی می‌شود که ریاست‌جمهوری خاتمی نتیجه‌ی آن بود، تازه خاکسترها به کناری زده شده و صداهایی از دانشگاه‌ها به‌گوش رسید. البته در این جا نباید حمایت "دانشجویان دفتر تحکیم وحدت" از خاتمی در زمان انتخابات سال ۷۶ را فراموش کرد.

بعد از روی کار آمدن خاتمی و در فضای سیاسی جدید است که اولین تحرکات دانشجویی آغاز می‌گردد. ویژگی بارز این مرحله از جنبش دانشجویی "لیبرال رفرمیسم" حاکم بر آن است که به‌شدت از فضای سیاسی حاکم متأثر بوده و هیچ ارتباطی با گذشته این جنبش نداشت. یعنی درست برخلاف جنبش دانشجویی در نیمه‌ی دوم دهه‌ی چهل و دهه‌ی پنجاه که جنبش دانشجویی نقشی پیشتاز و بی‌نظیر داشت و از همین رو بخش عمده نیروهای سازمان‌های انقلابی و دمکرات از آن‌ها تأمین می‌شدند و به همین دلیل نیز بخش بزرگی از زندانیان سیاسی دانشجو بودند، جنبش دانشجویی سال‌های بعد از ۷۶ تنها به دنبال حوادث سیاسی جاری روان بود.

البته این آغاز کار بود. سرخوردگی "جنبش دانشجویی" در سال‌های بعد که نتیجه‌ی آن انشعابات متعدد در "دفتر تحکیم" و بریدن بخش‌های از آن از حاکمیت بود، نه نتیجه‌ی "رادیکالیسم" که متأثر از ناتوانی اصلاح‌طلبان از تحقق همان وعده‌های محدودی بود که در چارچوب خواست‌های "لیبرالی" این جنبش طرح شده بود. ۱۸ تیر ۷۸ برجسته‌ترین نمود این وضعیت بود. جایی که اعتراض به بسته شدن روزنامه "سلام" متعلق به اصلاح‌طلبان در کوی دانشگاه تهران و در پی آن حمله نیروهای سرکوب به کوی دانشگاه، منجر به اعتراضاتی در سطح شهر تهران شد که ۶ روز فضای سیاسی کشور را تحت‌تأثیر خود قرار دهد. اعتراضاتی که در خیابان‌های مرکزی شهر بعد از سال‌ها چهره‌ی تهران را تغییر داده بود.

اما به‌مانند دیگر تجارب تاریخی، سیاستی که حاکمیت بعد از سال ۷۶ اتخاذ کرد نیز دو نتیجه به‌همراه آورد. اگرچه در ابتدا جریان اصلاح‌طلب برای بهره‌گیری از جنبش دانشجویی در منازعات داخلی با جریان "اصول‌گرا" تغییراتی در وضعیت سیاسی دانشگاه‌ها ایجاد نمود، اما همین تغییرات و در این فضا بود که جریان چپ دانشجویی نیز شکل گرفت. آرام آرام صدای همسبستگی با طبقه‌ی کارگر و خواست‌ها و نظراتی که دیگر در چارچوب "لیبرال رفرمیسم" قابل تعریف نبودند در دانشگاه‌ها بلند شد که مراسم ۱۶ آذر سال ۸۴ در برابر دانشگاه فنی دانشگاه تهران و نیز مراسم ۱۶ آذر سال ۸۵ که پیش و پس از آن با تهاجم رژیم به دانشجویان چپ و دستگیری وسیع آن‌ها همراه شد، نتیجه‌ی رشد این جریان بود.

اگر بخواهیم به تحلیل این سال‌ها بپردازیم باید بگوئیم که ۱۸ تیر ۷۸، نقطه‌ی پایانی بر توم توده‌های دانشجو در مورد کلیت حاکمیت و اصلاح‌پذیری آن گذاشت، بدون آن‌که آن دیدگاه را از درون دچار تحولات اساسی سازد. در واقع پوسته آن شکاف سختی برداشته بود اما هسته‌ی

آن به دلیل نقش روبه‌رشد خردمبورژوازی مرفه مدرن در فضای سیاسی اجتماعی جامعه، نزدیکی‌های آن به سرمایه‌داری و دوری‌اش از انقلاب و طبقه‌ی کارگر، به همان شکل باقی ماند. به همین دلیل جنبش دانشجویی مانند دهه‌ی ۵۰ به چپ و طبقه‌ی کارگر نگرانی، اگرچه این تفکر رشد یافت و موازی با رشد جنبش کارگری و تقویت مواضع چپ در سطح جامعه این جریان نیز رشد کرد و به یک جریان مهم در دانشگاه‌ها تبدیل گردید.

پس از سرکوب دانشجویان چپ در سال ۸۵ و در کل افزایش مداوم جو خفقان و سرکوب دانشگاه‌ها در دوره‌ی احمدی‌نژاد، و وضعی که جریان چپ در مقایسه با دهه‌های ۴۰ و ۵۰ داشت، جو خفقان در عمل بار دیگر منجر به رشد توهم‌آفرینی‌های لیبرال - رفرمیستی در دانشگاه‌ها شد که در شرایط سرکوب و در صورت نبود یک آلترناتیو انقلابی، امکان بروز بیشتری می‌یابند.

شکی نیست که هر قدر مبارزه طبقاتی رشد کند، هر قدر طبقه‌ی کارگر در صحنه‌ی سیاست وارد عمل انقلابی گردد، جنبش دانشجویی نیز به‌مانند دیگر جنبش‌هایی که هم‌اکنون در سطح به هر حال مهمی تحت تأثیر تفکرات لیبرال رفرمیستی قرار دارند مانند جنبش زنان، تحت تأثیر مبارزه طبقاتی و طبقه‌ی کارگر قرار گرفته و به همان نسبت به رادیکالیسم سوق می‌یابند. اما امروز و در حالی که هنوز طبقه‌ی کارگر به‌رغم اعتراضات متعدد و نارضایتی گسترده به دلیل آن که به صورت یک توده‌ی غیر متشکل وارد مبارزه شده است، فاقد تشکلات سیاسی و صنفی خود است و بنابر این نمی‌تواند وزنه‌ی خود را در معادلات سیاسی بالا ببرد، این خردمبورژوازی مرفه مدرن (و حتا بخش‌هایی از بورژوازی که از حاکمیت رانده شده‌اند) است که می‌تواند در فضای اختناق کنونی با توجه به امکانات گسترده‌ای که دارد به تبلیغ و ترویج نظرات خود و کشاندن جنبش‌های دمکراتیک به دنبال خود اقدام کند.

در واقع وضعیت کنونی در دانشگاه‌ها و تحرکات کم‌رنگ و ناچیز دانشجویان در برابر تهاجمات مداوم رژیم به دانشگاه، از بسته شدن تمامی فضاهای ابراز عقاید سیاسی گرفته تا اعتراض به وضعیت صنفی و یا تقبیک جنسیتی از یک سو نتیجه‌ی اختناق و سرکوب و فقدان یک گرایش قدرتمند چپ در دانشگاه‌هاست و از دیگر سو نتیجه‌ی سلطه‌گرایی ست که به بهانه‌ی جو حاکم و پذیرش آن، و به دلیل عدم اعتقاد به مبارزه طبقاتی و سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، به دنبال چانه‌زنی و راه‌حلی‌هایی از بالا است. راه‌حلی‌هایی که در شرایط کنونی چیزی جز انفعال را برای جنبش دانشجویی به همراه نمی‌آورد. راه حلی که محافظه‌کاری و سازش با وضع موجود نتیجه‌ی عملی آن است.

اما بیان شرایط کنونی نه تنها از وظایف دانشجویان چپ و کمونیست کم نمی‌کند که برعکس تحلیل وضع موجود و درک درست از شرایط کنونی، تاکیدیست بر اهمیت چپ دانشجویی و نقشی که در شرایط حساس کنونی می‌تواند ایفا کند.

در شرایطی که هیچ جریانی در درون جامعه جز طبقه‌ی کارگر راه حلی برای برون رفت از بحران‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موجود

## قاتل کهریزک در تدارک بریدن سر قانون تأمین اجتماعی و قتل کارگران

تغییر قانون تأمین اجتماعی، اقدامات ضد کارگری پیشین خود را تکمیل کند. این وظیفه بر عهده یار دبیرین احمدی نژاد، قاضی سعید مرتضوی که مدت هشت سال دادستان عمومی و انقلاب تهران بود و پس از ارتکاب جنایات بی‌شمار در زندان کهریزک، در دی ماه ۸۸ به عنوان رئیس ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز و سپس در اسفند ۹۰ به ریاست سازمان تأمین اجتماعی گمارده شد، قرار گرفته است. سعید مرتضوی که مردم از او به عنوان جلد و قاتل زندان کهریزک و یکی از مسئولان اصلی قتل‌ها و جنایاتی که در این زندان اتفاق افتاد یاد می‌کنند، چهره‌ایست بسیار پلید در ردیف آدم کشان به نامی چون اسدالله لاجوردی، حاج داوود و امثال آن، که به شدت مورد تفرقش آگامتر مردم و عموم کارگران و زحمتکشان است. وی همینکه به عنوان مدیر عامل سازمان تأمین اجتماعی انتصاب شد، بلافاصله از ضرورت تغییر قانون تأمین اجتماعی سخن گفت و در همین راستا، پیش‌نویس به اصطلاح اصلاحی قانون تأمین اجتماعی را تهیه و در تدارک تصویب و اجرای آن است.

البته موضوع تغییر قانون تأمین اجتماعی و روالی که برای تغییر آن در پیش گرفته شده است، همانطور که در مورد تغییر قانون کار نیز دیده شد، بسیار محیلانه و بی‌سر و صداست. اصل موضوع تغییر قانون تأمین اجتماعی و نیز تغییرات مورد نظر، از ترس مخالفت آشکار و واکنش اعتراضی کارگران، به کلی از چشم آن‌ها پنهان نگاه داشته شده است. از همین روست که متن کامل این پیش‌نویس نیز تا کنون انتشار علنی نیافته است. اما تا آنجا که مفاد این پیش‌نویس به اصطلاح اصلاحی به بیرون درز کرده است، این "اصلاحیه" شامل تغییراتی است در خصوص افزایش سن بازنشستگی، افزایش سهم حق بیمه کارگران و دادن اختیار به دولت برای عدم پرداخت سهم ۳ درصدی حق بیمه، کاهش تعهدات بیمه‌ای و درمانی رایگان، خصوصی سازی مراکز درمانی متعلق به سازمان تأمین اجتماعی، انتقال تعهدات دولت در حوزه بهداشت عمومی به تأمین اجتماعی و موارد دیگری که به سود دولت و به سود سایر سرمایه‌داران و تماماً به زیان طبقه کارگر و در جهت تشدید بیش از پیش استثمار و بی‌حقوقی کارگران و خانواده‌های کارگری است.

یکی از تغییرات مورد نظر دولت، افزایش ۲ درصدی سهم کارگران از حق بیمه است. سازمان تأمین اجتماعی در حال حاضر در ازاء ارائه خدمات بیمه‌ای و درمانی، معادل ۳۰ درصد حقوق دریافتی کارگر بیمه شده را تحت عنوان حق بیمه دریافت می‌کند که ۳ درصد آن را دولت، ۷ درصد را کارگر و ۲۰ درصد آنرا کارفرما پرداخت می‌کند. بر پایه ماده ۱۷ پیش‌نویس دولت، سهم کارگر از ۷ درصد به ۹ درصد افزایش یافته است که در صورت تصویب آن، کل حق بیمه از ۳۰ درصد به ۳۲ درصد افزایش پیدا می‌کند. در پیش‌نویس اصلاحی علاوه بر افزایش سهم بیمه کارگران، این اختیار نیز به دولت داده شده است که سهم ۳ درصدی خود را

کاهش دهد و یا بطور کلی آن را نپردازد. تبصره ماده ۱۶ پیش‌نویس می‌نویسد "دولت می‌تواند با توجه به رونق با تحول بازار کار و اشتغال، میزان سهم خود را در مورد مشاغل خاص کاهش داده و به مشاغل دیگری که نیازمند است اختصاص دهد!"

یکی دیگر از تغییراتی که در "اصلاحیه"، پیش‌بینی شده است، افزایش سن بازنشستگی و سخت‌تر شدن شرایط بازنشستگی است. برطبق تبصره ۲ ماده ۳۶ و ۳۷ این اصلاحیه، نه تنها سن بازنشستگی ۵ سال افزایش می‌یابد، بلکه امکان بازنشستگی در ازاء پرداخت ۱۰ سال حق بیمه نیز حذف می‌شود. طبق ماده ۷۶ قانون فعلی، مردان و زنان بیمه شده‌ای که حداقل ۱۰ سال حق بیمه پرداخت کرده باشند، به شرط داشتن ۶۰ سال و ۵۵ سال سن، می‌توانند پیش از موعد مستمری بازنشستگی بگیرند. اما طبق تبصره ۲ ماده ۳۷ "اصلاحیه"، کارگران باید ۵ سال بیشتر کار کنند. علاوه بر این، بازنشستگی کارگرانی که در مشاغل سخت و زیان‌آور کار می‌کنند نیز دشوارتر شده است. در قانون فعلی، افرادی که حداقل ۲۰ سال متوالی یا ۲۵ سال متناوب در کارهای سخت و زیان‌آور (مخل سلامت) اشتغال داشته باشند و در هر مورد، حق بیمه مدت مزبور را به سازمان تأمین اجتماعی پرداخته باشند می‌توانند تقاضای مستمری بازنشستگی نمایند. در مورد این گروه از بیمه شدگان، ۴ درصد به نرخ حق بیمه افزوده می‌شود که آن هم در صورت تقاضای مشمولان قانون، به طور یکجا یا قسطی به وسیله کارفرما پرداخت خواهد شد. اما در "اصلاحیه" دولت، گفته شده است، "شاغلین در مشاغل سخت و زیان‌آور به شرط ۲۰ سال اشتغال در مشاغل سخت و زیان‌آور و پرداخت حق بیمه، مشروط به داشتن ۴۵ سال سن برای زنان و ۵۰ سال سن برای مردان می‌توانند پیش از موعد بازنشسته شوند" با این تغییر، علاوه بر افزوده شدن شرط سنی، بازنشستگی کارگر به پرداخت ۴ درصد حق بیمه اضافی از سوی کارفرما نیز مشروط شده است. به عبارت دیگر اگر کارفرما حق بیمه اضافی را پرداخت نکند، کارگر مشمول نمی‌تواند حتی با داشتن شرایط سنی و سابقه‌ای، از مزایای این قانون برخوردار شود.

از موارد دیگری که در "اصلاحیه" مورد نظر مرتضوی مدیر عامل سازمان تأمین اجتماعی آمده است، زمینه سازی برای دستبرد به سابقه کار کارگران است. در ماده ۳۰ "بند الف" این "اصلاحیه" چنین تأکید شده است که سوابق بیمه‌ای فرد هر دو سال اعلام می‌شود و فرد حق اعتراض ظرف یک سال را دارد، در صورت عدم اعتراض فرد بیمه شده، هیچ اعتراضی قابل پذیرش نیست. در "بند ج" این ماده نیز گفته شده است؛ کارگرانی که در یک کارگاه کار می‌کنند یک سال از تاریخ تصویب می‌توانند نسبت به بیمه نبودن خود اعتراض کنند، پس از مهلت مذکور، سوابق (بیمه ای) قابل رسیدگی نمی‌باشد و بالاخره در "بند د" می‌نویسد "افراد شاغل ظرف سه ماه در مورد ارسال لیست بیمه می‌توانند اعتراض کنند در غیر اینصورت تأمین

اجتماعی هیچ وظیفه‌ای ندارد".

همانطور که می‌بینیم این بندها نیز به سود کارفرما تنظیم یافته و امکان این که سوابق بیمه‌ای کارگر نادیده و زیر گرفته شود، بیش از پیش فراهم گشته است. در حال حاضر بسیاری از کارفرمایان عمداً از بیمه کردن کارگران ظفره می‌روند و یا برغم کسر حق بیمه از دستمزد کارگران، لیست کامل بیمه را به سازمان تأمین اجتماعی نمی‌فرستند. کارگر بیمه نشده، از ترس اخراج سکوت می‌کند و کارگر بیمه شده نیز در مورد سوابق بیمه‌ای خود نمی‌تواند طرح دعوی کند چون کارفرما بلافاصله وی را اخراج می‌کند. اما همین کارگر اگر به علی‌پس از چند سال کار را ترک کند و یا اخراج شود، بر طبق قانون فعلی می‌تواند با شکایت به اداره کار، کارفرما را ملزم به پرداخت حق بیمه کارگر و حتا جریمه دیر کرد نماید. اما با "اصلاحیه" قانون تأمین اجتماعی، کارگر دیگر نمی‌تواند ادعای سابقه کار نماید و کارفرما را ملزم به پرداخت حق بیمه خود سازد.

از دیگر تغییرات مورد نظر پیش‌نویس "اصلاحی" دولت، تغییر مواردی است که برطبق آن، ارائه خدمات رایگان به بیمه شدگان کاهش یافته و محدودتر می‌شود به نحوی که کارگر بیمه شده، برای برخورداری از برخی خدمات، باید مبالغی را از جیب خود بپردازد. به عبارت دیگر بخش‌هایی از خدماتی که باید به طور رایگان به کارگران ارائه شود، به آن‌ها فروخته می‌شود! برای نمونه، طبق ماده ۵۴ قانون فعلی بیمه شدگان و افراد خانواده آن‌ها از زمانی که مشمول مقررات این قانون قرار می‌گیرند، در صورت مصدوم شدن بر اثر حوادث و یا ابتلاء به بیماری می‌توانند از خدمات پزشکی، شامل کلیه اقدامات درمانی، سرپائی، بیمارستانی، تحویل داروهای لازم و انجام آزمایشات تشخیصی طبی به طور رایگان استفاده کنند. اما طبق تبصره یک ماده ۳۴ "اصلاحیه"، بیمه شدگانی که بیشتر از حد متوسط سالانه هزینه‌های درمانی بابت هر بیمه شده از خدمات درمانی استفاده کنند، موظف به پرداخت فرانشیز می‌باشند. روشن است که تعیین سقف و ایجاد محدودیت برای استفاده از خدمات درمانی رایگان، در درجه اول به زیان کارگران است که دستمزدهای زیر خط فقر و اندکی می‌گیرند و لذا نمی‌توانند این هزینه‌های اضافی را بپردازند و در نتیجه مجبور می‌شوند فرضاً از مداوای خود و مراجعات دوره‌ای به مراکز درمانی و استفاده از خدمات پزشکی صرف نظر کنند. افزون بر این، در بندهای الف و ب ماده ۳ قانون فعلی، سازمان تأمین اجتماعی متعهد و ملزم به ارائه خدمات در زمان بروز حوادث، بیماری‌ها و بارداری است. ایضاً به موجب ماده ۲ آئین نامه اجرائی این بخش، سازمان تأمین اجتماعی متعهد به ارائه خدمات کلینیکی، پاراکلینیکی، بیمارستانی اعم از پزشکی، دندان‌پزشکی، معاینات طبی، وسایل کمک پزشکی (پروتز) و غیره می‌باشد. اما در ماده ۳۳ اصلاحیه، ارائه این‌گونه خدمات، یا بیمه‌های درمانی مکمل، جزء حمایت‌های جانبی تلقی شده که تنها با توافق پرداخت کنندگان حق بیمه (کارگر، کارفرما و دولت)، از طرف سایر مؤسسات و شرکت‌های بیمه‌گر ارائه می‌شود! به عبارت دیگر "اصلاحیه" دولت با این تغییرات و تعیین این شرط و شروط، ارائه این‌گونه خدمات در صفحه ۷

## قاتل کهریزک در تدارک بریدن سر قانون تأمین اجتماعی و قتل کارگران

از سوی تأمین اجتماعی را حذف و یا بسیار محدود ساخته است.

از دیگر نکات مهم "اصلاحیه" دولت، موضوع خصوصی سازی در سازمان تأمین اجتماعی است. بر طبق تبصره ۵ ماده ۳۴ این "اصلاحیه"، "سازمان تأمین اجتماعی می‌تواند به واگذاری تصدی مراکز درمانی ملکی خود، با حفظ مالکیت و نظارت خویش، به بخش غیر دولتی اقدام نماید". روشن است که واگذاری مدیریت مراکز درمانی به بخش خصوصی نه فقط با وظایف این سازمان به عنوان یک نهاد عمومی غیر دولتی خوانائی ندارد، بلکه نتیجه بلاواسطه آن، هدایت گروه‌هایی از بیمه شدگان مراجعه کننده به مراکز درمانی سازمان تأمین اجتماعی، به مراکز درمانی خصوصی است. معنای این اقدام این است که هم سازمان تأمین اجتماعی خدمات کمتری به بیمه شونده‌گان ارائه می‌دهد و هم این بیمه شونده‌گان مجبور می‌شوند علاوه بر حق بیمه‌ای که پرداخت کرده‌اند، مبالغ بیشتری و برطبق تعرفه بخش خصوصی برای درمان خویش بپردازند. جالب این‌جاست که سازمان تأمین اجتماعی به ریاست سعید مرتضوی در همان حال که طبق این "اصلاحیه" از وظایف خود در قبال کارگران بیمه شده و ارائه خدمات به کارگران شانه خالی می‌کند و از آن می‌زند، با دست و دل‌بازی، بخشی از وظایف دولت برای ارائه خدمات بهداشتی و درمانی به اقشار غیر کارگر را برعهده خود می‌گیرد. حال آنکه تأمین بهداشت برای عموم از وظایف اصلی دولت است و این دولت است که باید از طریق گسترش خدمات بهداشتی، درمانی و آموزشی، موجبات تأمین بهداشت و درمان کلیه افراد جامعه را فراهم سازد. اما در "اصلاحیه" مورد بحث، این وظیفه یا بخش‌هایی از آن، تلویحاً بر عهده سازمان تأمین اجتماعی قرار داده شده است که سرمایه و امکانات و تأسیسات آن از دسترنج کارگران تأمین کننده و متعلق به کارگران است. سازمان تأمین اجتماعی در حال حاضر صاحب سرمایه و امکانات مالی قابل توجه و مالک کارخانه‌ها و مؤسسات و ساختمان‌های متعدد و مختلفی است که ثمره کار و پرداخت حق بیمه کارگران است و در واقع اندوخته کارگران محسوب می‌شود. دولت در طی سال‌های گذشته از محل پول‌هایی که کارگران بیمه شده به تأمین اجتماعی پرداخته‌اند، گروه‌ها و اقشار دیگری را البته از جیب کارگران، به طور رایگان زیر پوشش قرار داده است که از جمله می‌توان به ۷۰ هزار آخوند بالای ۵۰ سال، ۴۵۰ امام جمعه، خدام مساجد، مداحان، قاریان، گروه‌های تعزیه‌خوانی، بسیجیان، مددجویان زیر نظر کمیته امداد، خانواده اسرا و شهدا و نیز کلیه کسانی که در جریان انقلاب سال ۵۷ و سپس در جنگ ۸ ساله دچار حادثه و نقص عضو شده‌اند اشاره کرد که به تدریج زیر پوشش سازمان تأمین اجتماعی قرار گرفته‌اند. حال آن که این گروه‌ها در بهترین حالت می‌بایستی توسط دولت و از محل بودجه دولتی بهرمنند می‌شدند و نه به هزینه سازمان تأمین اجتماعی. گرچه بودجه دولتی هم چیزی جدا از ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر نیست و در هر حال تمام این اقشار از جیب کارگران ارتزاق می‌کنند و از مزایای درمان رایگان

برخوردار می‌شوند، اما دولت سال‌هاست که مستقیماً بر اندوخته کارگران در سازمان تأمین اجتماعی چنگ انداخته و بخشی از آن را صرف گروه‌های انگل وابسته به حکومت نموده است و تداوم و تشدید همین روند را نیز در "اصلاحیه" اخیر خود ترسیم نموده است.

این‌ها فشرده‌ای از تغییرات مورد نظر دولت احمدی نژاد و مدیر عامل انتصابی وی در سازمان تأمین اجتماعی، قاضی یا به عبارت درست‌تر قاتل سعید مرتضوی است. اساس این تغییرات نیز در راستای اهداف و سیاست‌های نئولیبرالی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول از جمله کاهش حجم و مسئولیت‌های دولت، حذف یا محدود ساختن امکانات اجتماعی و درمانی، خصوصی سازی مسأله درمان و بهداشت و تأمین اجتماعی، محروم ساختن کارگران از حداقل‌های تأمین اجتماعی موجود، افکندن بیش از پیش بار بحران اقتصادی بر دوش کارگران و تشدید بیش از پیش استثمار و بی حقوقی طبقه کارگر است.

این نکته را نباید نگفته گذاشت که در شرایط حاضر نیز قانون تأمین اجتماعی موجود در بسیاری از موارد رعایت و اجرا نمی‌شود و برخی از سرویس‌های پزشکی، دارویی، آزمایش‌ها، رادیولوژی و امثال آن نیز از شمول دفترچه بیمه خارج شده است. افزون بر این اغلب کارفرمایان از بیمه کردن کارگران و نیز از پرداخت سهم حق بیمه خود که باید به سازمان تأمین اجتماعی بپردازند، سرباز می‌زنند و نه فقط هیچ نهاد و مرجعی این مسائل را پی‌گیری نمی‌کند، بلکه کارفرمایان تخطی کننده حتماً مشمول تسهیلات و بخشودگی هم قرار می‌گیرند. مدیر کل تأمین اجتماعی استان گلستان، در جلسه توجیهی قوانین و مقررات تأمین اجتماعی که با حضور کارفرمایان واحدهای مختلف در شهرک صنعتی بندرگز برگزار شد گفت، در صورتی که کارفرمایان بدهی خود را یکجا پرداخت کنند، به میزان ۹۰ درصد مورد بخشودگی قرار می‌گیرند. واقعیت این است که وضعیت تأمین اجتماعی در جمهوری اسلامی بسیار ابتدائی و نامناسب است. بخش‌های زیادی از تغییرات مورد نظر دولت در پیش‌نویس "اصلاحیه"، طی سال‌های گذشته به تدریج و در عمل اجرائی شده است. آنچه که در جمهوری اسلامی تحت عنوان تأمین اجتماعی به اجرا درآمده است حتماً به اعتراف نماینده نه‌اند در مجلس ارتجاع از بسیاری از کشورهای عقب مانده آسیائی هم عقب‌تر و نازل‌تر است. دولت حتماً بودجه کافی هم به این مسأله اختصاص نمی‌دهد به نحوی که در شرایط حاضر بیش از ۵۰ درصد و گاه تا ۷۰ درصد هزینه درمان توسط خود بیمه‌شدگان پرداخت می‌شود. حسینی‌علی شهبازی رئیس کمیسیون بهداشت و درمان مجلس در این مورد می‌گوید: مردم برای پرداخت بیمه‌های خودشان ۵۴ درصد از جیب می‌دهند و دولت ۲۰ درصد، بیمه‌های تأمین اجتماعی ۱۷ درصد و حدود ۷ درصد آن توسط بیمه‌های خصوصی پرداخت می‌شود. وی در ادامه می‌گوید، درحال حاضر مردم چیزی در حدود ۷۰ درصد هزینه را خودشان پرداخت می‌کنند!

این است شمه ای از وضعیت تأمین اجتماعی در شرایط موجود. با این وجود، طبقه سرمایه‌دار و دولت این طبقه ظاهراً به این حد از فشار و تعرض راضی نیست و تعرضات بیشتری را علیه طبقه کارگر سازمان داده و درصدد آن است که همان حداقل‌های ناچیز موجود را نیز از کف کارگران بریابد و گوی این طبقه را تا آخر بفشارد!

بدیهی‌ست که کارگران در برابر این فشارها و تعرضات رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی، پیش از آنکه آن‌ها را از هستی ساقط سازد، باید به اعتراض برخیزند و در برابر آن دست به مقاومت بزنند. سعید مرتضوی، قاتل بنام کهریزک که با حمایت احمدی نژاد و در جریان رقابت باندهای حکومتی برای تسلط بر مراکز و نهادهای پول‌ساز، اکنون بر صندلی ریاست یک نهاد ثروتمند به نام سازمان تأمین اجتماعی تکیه زده است، چند روز پیش طی حکمی همسر خود "هما فلاح تفتی" را نیز به سمت مدیر کل آموزش و پژوهش این سازمان منصوب کرد. وی همچنین با صدور احکام دیگری چندین نفر از همپالکی‌ها و هم باندی‌های خویش را در تهران و برخی از شهرستان‌ها به سمت‌های مهمی در این سازمان منصوب نموده است. قاتل سعید مرتضوی، مهره خوش‌خدمت نظام حاکم که در اواسط ماه گذشته از تهیه پیش‌نویس اصلاحی قانون تأمین اجتماعی خبر داده بود، اکنون در صدد آن است که این "اصلاحیه" را به تصویب و به مرحله اجرا بگذارد تا با بریدن سر قانون تأمین اجتماعی، برگ دیگری بر دفتر قطور جنایات خود و رژیم‌اش بیافزاید. کارگران ایران باید هوشیارباشند و نباید در برابر این تلاش‌ها و تحرکات ضدکارگری ساکت بنشینند. اگرچه در قانون تأمین اجتماعی موجود نیز اثری از یک سیستم کامل و مناسب تأمین اجتماعی دیده نمی‌شود اما کارگران می‌توانند و باید از حقوق بدیهی خود و از حداقل‌هایی که از سال ۱۳۵۴ در همین قانون تأمین اجتماعی به رسمیت شناخته است دفاع کنند و قاتل سعید مرتضوی را که کمر به قتل کارگران بسته است عقب بنشانند. وظیفه کارگران آگاه و پیشرو است که این تعرض جدید سرمایه را به میان کارگران ببرند و توده کارگران را از مضمون این تغییرات آگاه و علیه آن بسیج کنند و به طور متشکل به اعتراض برخیزند.

کارگران نه فقط حق دارند از آن حداقل‌هایی که در قانون تأمین اجتماعی موجود به رسمیت شناخته است برخوردار باشند، بلکه این حق کارگران است که از یک سیستم بیمه اجتماعی مناسب و کامل برخوردار باشند. کارگران حق دارند از امکانات بهداشتی، درمانی، پزشکی و داروئی رایگان برخوردار باشند. بیمه سوانح، نقض عضو، جراحت، کهولت و فرسودگی، از کار افتادگی، امراض ناشی از حرفه و کار، و بیمه بیکاری حق مسلم کارگران است. کار و اشتغال حق بدیهی هر شهروند قادر به کار است و دولت موظف است برای تمام افراد جامعه کار ایجاد کند و اگر به هر دلیل قادر به ایجاد کار و اشتغال نیست، باید به بیکاران حق بیکاری معادل مخارج یک خانواده پنج نفره پرداخت کند. هر کس باید از این حق برخوردار باشد که از بدو تولد تا پایان عمر از مزایای یک سیستم بیمه اجتماعی مناسب و کامل برخوردار باشد.

## "زبان خلق زبان سیل است"

قوربانتاج اجه، مادر توماج، رهبر و قهرمان شوراهای ترکمن صحرا، روزدوشنبه ششم آذرماه در سن ۸۶ سالگی درگذشت. مرگ قوربانتاج، توده مردم ترکمن و انبوه وسیعی از مبارزین و انقلابیون را در داخل و خارج کشور اندوهگین ساخت. چرا که قوربانتاج فقط مادرتوماج نبود. قوربانتاج مادرفقائ توماج هم بود، مادر توماجها، مادرتمام انقلابیون و فرزندان راستین خلق بود.

قوربانتاج فقط مادرنیود، اوزنی شجاع و مبارزی پیگیر و فداکار و همواره یار و یاور توماج و رفقای توماج بود. قوربانتاج زنی جسور و خود یک فدائی بود که حتا پس از کشتار رهبران شوراها به دست خلخالی جلا، توده مردم را به راه سرخ توماج فرا میخواند.

درگذشت این مادرفداکار و زن مبارز را باقلبی آکنده از غم و اندوه به بازماندگان، به همه رفقا و یاران، به همه مبارزین و انقلابیون و به تمام مردم زحمتکش ترکمن تسلیت میگوئیم. قوربانتاج اگر چه از میان مارت، اما بیشک نام و یاد این مادر، همچون توماج در یاد و خاطره تمام انقلابیون زنده و جاوید خواهد ماند.

نشریه کارباوردن قسمتی از سخنان قوربانتاج در سال ۱۳۵۹ و درسالروز جانباختن چهارستاره سرخ ترکمنی، شیرمحمد درخشنده توماج، طواق محموداحدی، عبدالحکیم مختوم و حسین جرجانی، یاد و خاطره این مادر عزیز را گرمی میدارد.

"زبان خلق زبان سیل است"

ای خلق ما، ترکمن ها، فرزند قهرمان من توماج در راه خلق شهید شد و جانش را فدا کرد. قبلاً نمی دانستید، حالا میدانید و باید بدانید در این راه پیگیر باشید و بااستقامت تمام پیش روید. این قهرمانها سنگر شما هستند. از شهادت این قهرمانها، از آنچه بر ما گذشته است از این وقایع تجربه همامی آموزید و این تازه اولین تجربه هاست. هنوز اول کار است. اگر جدی و پیگیر نباشید سنگری که این چهار قهرمان برای داشتند در هم میشکند.

ای خلق ما، متحدشوید. بنی صدر و خمینی و خلخالی جلا برای خلق ما بدبختی بیبار آوردند. راه فرزند راه حقیقت بود. راهی برای تمام شما. فرزند سی ساله ام فدائی این راه بود. فدائی این راه شد. اگر نمی دانستید بدانید و این راه را بشناسید و از حق خود دفاع کنید. زندگی شما در این راه است. در این راه است که زنده می مانید و تابام نباشید پیروز نمی شوید. دست فرزندان را بگیرید و نگاهدارند این راه باشید. پسرم جانم را فدا کرد. چهار قهرمان فدائی این راه شدند. توماج یکپارچه آرزو بود. برای زحمتکشان کار کرد و سختی کشید. ای ترکمنها، به راه توماج بروید. زندگی زحمتکشان ترکمن، یعنی کار و فداکاری. فئودالها درخت های بی ثمرند. پس متحد شوید و قدرت بگیرید. "زبان خلق زبان سیل است". بگوئید زنده باد آنها. گفته های مرا در قلب خود بکارید و در سرتان به پرورید. من از شما دفاع می کنم. من مادرتوماج هستم. من مادر خلق هستم. توماج این افتخار را نصیب من کرد. ای ترکمن ها، برخیزید و دفاع کنید. نه از توماج از خلقتان دفاع کنید."

## از صفحه ۲ چهارده نوامبر، روزی فراموش نشدنی در جنبش کارگری

یونان و اکنون در اسپانیا و پرتغال نشان می دهد مبارزه با برنامه های ریاضتی دولت ها فقط با اعتصاب گهگاهی و راهپیمایی مقذور نیست. جنبش کارگری اروپا بیش از پیش در برابر این واقعیت قرار می گیرد که باید کل نظام سرمایه داری را هدف قرار دهد. روز چهارده نوامبر ۲۰۱۲ روزی بود که طبقه ی کارگر اروپا دست به ضدحمله زد، اما یک ضدحمله در نهایت یک حرکت دفاعی ست و اکنون کارگران بایستی خود را برای حمله به نظام سرمایه داری آماده کنند، چرا که وضعیت هر روز وخیم تر می شود. اگر وضعیت وخیم نبود برخی از اتحادیه های کارگری تحت نفوذ سوسیال – دمکرات ها حاضر نمی شدند در همین اکسیون های روز همبستگی شرکت کنند. مبارزه با ریاضت اقتصادی باید با یک حمله ی سیاسی که می تواند تمام نیروهای ضدسرمایه داری را با ظرفیت ها و توان های متفاوت بسیج کند، همراه گردد. سوسیال – دمکراسی هنوز که هنوز است رؤیای یک "سرمایه داری انسانی" را تبلیغ و ترویج می کند تا بهتر بتواند امور آن را به پیش برد، اما شاخص های انگلی این نظم چنین رؤیایی را به کابوسی برای آحاد کارگران تبدیل نموده است. شاید سرمایه داران به نام "اقتصاد رقابتی" و با انتقال کارخانه هایشان از بلژیک به چین بتوانند چند دمی دیگر نیز سودها و سود سهام را دو برابر و سه برابر نمایند، اما آنان گاهی فراموش می کنند که اگر نظم آنان جهانی ست، جنبش کارگری هم سال هاست که چنین است. کارگران که روز ۱۴ نوامبر نشان دادند قادرند هم زمان در بیش از بیست کشور یک قاره دست به اعتراض بزنند، می توانند روزی دیگر، برپائی یک چنین اعتراضی را در سراسر جهان نشان دهند. کارگران برای اعتراض در سطح یک قاره و یک جهان نیازمند نه فقط تشکلات صنفی که احزاب و سازمان های سیاسی خود نیز هستند.

اگر در یونان و اسپانیا ساماراس و راخوی از جناح راست سنتی بورژوازی نهایت فشار را برای تعدیل بحران خودشان به کارگران می آورند در بلژیک و فرانسه نیز سوسیال – دمکرات هایی همچون دی رویو و اولاند با روش هایی دیگر همان وظیفه را به دوش گرفته اند. البته نامی که آن ها برای برنامه های خود می گذارند گاهی می تواند مردم فریب باشد اما بندها و جزئیات آن ها حتا نمی تواند کارگرانی را که از سطح آگاهی نسبی هم برخوردارند دچار تردید کند. اخیراً دولت فرانسه طرحی را با نام "پیمان ملی برای رشد اقتصادی، اشتغال زایی و اقتصاد رقابتی" منتشر نمود. هر چند نام این برنامه "پیمان" گذاشته شده اما برخلاف هر پیمانی، یک سویه است و کارگران هیچ نقشی در تدوین آن نداشته اند. دولت فرانسه می خواهد با این پیمان قلابی بیش از ۲۰ میلیارد یورو از جیب کارگران و زحمتکشان برگردد تا برای به اصطلاح شکوفایی اقتصادی که آن را رقابتی نامیده است به جیب شرکت های بزرگ بریزد. انتشار این پیمان چنان هيجانی در محافل سرمایه داری آفرید که یک روزنامه ی نزدیک به سوسیال – دمکرات ها چنین نوشت: "بازارهای مالی، صندوق بین المللی پول و کمیسیون اروپا از این پیمان رضایت دارند!" اگر آن ها رضایت نمی داشتند، چه کسی باید می داشت؟! دولت فرانسه می خواهد با این پیمان ۲۰ میلیارد یورو به شرکت ها اعتبار مالیاتی بدهد. اما چگونه این مبلغ از جای دیگری تأمین می شود؟ خیلی ساده: ده میلیارد یورو با افزایش مالیات های غیر مستقیم که ناعادلانه ترین شکل مالیات هستند و قرار است از ۶۰ / ۱۹ % به ۲۰ % و از ۷ % به ۱۰ % برسد و ده میلیارد یورو دیگر که قرار است با کاهش بودجه های عمومی از قبیل تأمین اجتماعی و بهداشت و حمل و نقل و غیره به دست آید.

تجربه ی مبارزات چندین ماهه ی کارگران در که

از صفحه ۵

## ۱۶ آذر روز دانشجو، روز...

ندارد، مناسبترین زمان برای تبلیغ و ترویج دیدگاه های سوسیالیستی در میان توده های مردم و از جمله دانشجویان است. برای مقابله با دیکتاتوری افسارگسیخته، بیکاری، فقر، نابسامانی های اجتماعی، فاصله ی فاحش طبقاتی و بحران عمیق اقتصادی هیچ طبقه ای جز طبقه ی کارگر راه حلی ندارد. حتا در مورد آزادی های سیاسی، نوع برخورد به دین، حقوق زنان، تأمین اجتماعی، معضلات آموزشی و پرورشی و دیگر مسائل مبتلا به جامعه نیز تنها طبقه ی کارگر و کمونیست ها هستند که پاسخ و راه حلی روشن و مشخص برای آنها دارند.

جریانات چپ دانشجویی در شرایط کنونی نه تنها نباید عقب بنشینند که بر عکس با تلاشی مضاعف می توانند به پیشبرد نظرات جریان چپ و کمونیستی ایران در جامعه یاری برسانند و این وظیفه ی مهمی ست که بر عهده ی روشنفکران انقلابی از جمله دانشجویان چپ قرار دارد. دانشجویان چپ باید با استفاده از تجارب تاریخی

چپ ایران که تجاربی بسیار گران بها و پر ارزش هستند، تجاربی که می تواند به آن ها درس های بسیاری بیاموزد، و دیدن خود در چارچوب جنبش چپ و کمونیستی ایران و استفاده از تمامی ظرفیت های موجود در شرایط کنونی، بر فعالیت های خود افزوده و مسئولیت های مهم خود را به پیش ببرند. آن ها با استفاده از تاکتیک های متنوع و البته سازماندهی خود در تشکلات مخفی و رعایت تمامی اصول مخفی کاری، بی شک می توانند بر نقش و وزن دانشجویان چپ در دانشگاه ها و مبارزه ی طبقاتی کارگران برای نابودی نظام سرمایه داری بیافزایند.

اگر تفکرات محافظه کارانه و نگرش های لیبرالی حضور خود در دانشگاه را به دانشجویان تحمیل می کند، یک بعد آن نیز کم تحرکی چپ می تواند باشد. دانشجویان چپ تنها با فعالیت خود که بر بستر شرایط موجود و هماهنگ با آن صورت بگیرد، می توانند حداکثر تاثیر را در محیط گذاشته و هر چه بیشتر جبهه ی نیروهای چپ و کمونیست را در دانشگاه ها و در شرایط حساس کنونی تقویت کنند.



## طبقه کارگر و آزادی‌های سیاسی

آزادی‌های سیاسی در کامل‌ترین و وسیع‌ترین و همه‌جانبه‌ترین شکل آن دارد، اما این آزادی را فقط برای خودش نمی‌خواهد، بلکه برای عموم مردم ایران می‌خواهد. طبقه کارگر منافع‌اش صرفاً در برقراری آزادی‌های سیاسی در جامعه ایران نیست. در تحقق مطالبات و حقوق دمکراتیک مردم ایران نیز نفع طبقاتی مشخصی دارد. تحقق برابری کامل حقوق زن و مرد صرفاً از خواست‌ها و تمایلات برابری‌طلبانه کارگران و رهایی کامل زن در تحقق اهداف انقلاب اجتماعی خلاصه نمی‌شود. هر چه این مطالبه فوری‌تر و رادیکال‌تر تحقق یابد، صف‌بندی‌های طبقاتی شفاف‌تر می‌شود و دیگر مغری برای زنان بورژوا باقی نمی‌ماند که توده زنان را به دنبال خود بکشند. تحقق رادیکال مطالبات ملیت‌های تحت ستم فقط از آن رو خواست کارگران نیست که با هر گونه تبعیض و ستمگری مخالفند، بلکه تحقق این مطالبات صف‌بندی‌های طبقاتی را در درون این ملیت‌ها شفاف‌تر می‌سازد و بهانه را از دست ناسیونالیست‌های این ملیت‌ها برای ایجاد تفرقه در صفوف کارگران می‌گیرد. در مورد دیگر مطالبات و حقوق دمکراتیک نیز وضع بر همین منوال است و نفع طبقاتی کارگران ایجاب می‌کند که این حقوق دمکراتیک مردم به کامل‌ترین و رادیکال‌ترین شکل ممکن تحقق یابد.

طبقه کارگر پیگیرترین و استوارترین مدافع آزادی سیاسی‌ست، چرا که رسالت تاریخی سرنگونی نظم سرمایه‌داری و برقراری یک نظام کمونیستی متشکل از انسان‌های آزاد، آگاه و برابر را دارد. این نظام فقط می‌تواند با ابتکار و خلاقیت آگاهانه طبقه کارگر در کلیت‌اش مستقر گردد.

در نظام‌های طبقاتی تاریخ بشریت و از جمله نظام سرمایه‌داری، همواره یکی از ارکان سیاست طبقه حاکم در این بوده است که توده‌ها و طبقات تحت ستم را از طریق ناآگاهی، اشاعه خرافات و تحمیق معنوی در اسارت نگه دارد و گروهی محدود از خبیگان آگاه نظم موجود نیز امور روزمره طبقه حاکم را رتق و فتق کنند.

طبقه کارگر اما نمی‌تواند نظم سوسیالیستی خود را به عنوان نظمی متشکل از انسان‌های آزاد، آگاه و برابر مستقر سازد، مگر آن که به صورت یک طبقه‌ی کاملاً متشکل و آگاه عمل کند و نظم نوین را مستقر سازد. بنابراین آگاهی عموم توده‌های زحمتکش مردم نقش تعیین‌کننده در پیشبرد هدف نهایی طبقه کارگر خواهد داشت. اساساً یکی از وظایف مهم انقلاب اجتماعی طبقه کارگر برای دگرگونی نظم موجود، دگرگونی تمام افکار و عقاید، رفتار و اخلاق به جا مانده از جامعه طبقاتی‌ست. از این‌رو روشن است که فقط در شرایطی می‌تواند این هدف انقلاب اجتماعی طبقه کارگر تحقق یابد و جامعه کمونیستی برقرار گردد که همپای دگرگونی کل مناسبات تولید بورژوایی، عموم مردم از وسیع‌ترین آزادی‌های سیاسی برخوردار باشند و در بطن این آزادی‌ها و دگرگونی مناسبات اجتماعی، به انسان‌های آزاد و آگاه جامعه کمونیستی تبدیل

آزادی‌های سیاسی در شکلی وسیع و تضمین شده می‌تواند برقرار گردد، چرا که قدرت در دست خود توده مردم است و دیگر کسی نمی‌تواند آزادی را از آن‌ها سلب نماید. در این دمکراسی‌ست که مردم ایران می‌توانند بدون ترس و بیم عقاید و نظرات خود را اعلام کنند، بدون محدودیت و نیاز به اجازه مقامات، اجتماع، تظاهرات دهند و از هر وسیله ارتباط جمعی برای انتشار دهند و استفاده نمایند. تنها در دمکراسی شورایی‌ست که تسویه حساب کاملی با هر گونه مداخله دستگاه روحانیت و مذهب در دولت و نظام آموزشی صورت می‌گیرد و جدایی کامل و رادیکال دین از دولت رخ خواهد داد. در این دمکراسی‌ست که هرگونه تبعیض علیه زنان برخواهد افتاد و برابری کامل و بی‌قید و شرط زن و مرد تضمین خواهد شد. در دمکراسی شورایی‌ست که تبعیض و نابرابری میان ملیت‌های ساکن ایران برخواهد افتاد و اقلیت‌های ملی از خودمختاری و سبب منطقه‌ای و اداره امور منطقه خود برخوردار می‌گردند. در دمکراسی شورایی‌ست که مطالبات مشخص تمام توده‌های مردم به فوریت عملی خواهد شد و یک نظام تأمین اجتماعی از گهواره تا گور برقرار خواهد شد.

دمکراسی شورایی که عالی‌ترین شکل دمکراسی در تاریخ بشریت است، رسم انتصابی بودن مقامات را برای همیشه برخواهد انداخت و تمام مقامات کشور در تمام سطوح، انتخابی و قابل عزل خواهند بود. دمکراسی شورایی این حق مردم را عملی خواهد کرد که خودشان تصمیم‌گیرنده و در همان حال مجری تصمیمات باشند. دیگر به هیچ مقامی اجازه نخواهد داد که از امتیازات ویژه و حقوق‌های کلان برخوردار شود، بلکه حقوق مقامات دولتی نیز از متوسط دستمزد کارگران تجاوز نخواهد کرد.

طبقه کارگر از آن‌رو می‌تواند این عالی‌ترین شکل دمکراسی و گسترده‌ترین آزادی‌های سیاسی را برقرار سازد که هیچ رشته‌ای این طبقه را به پاسداری از مالکیت خصوصی و نظم سرمایه‌داری پیوند نمی‌دهد. هدف‌اش بسی فراتر از آزادی و دمکراسی‌ست، می‌خواهد به استثمار پایان بخشد، مالکیت خصوصی را ملغا سازد، طبقات و جامعه طبقاتی را براندازد و به جامعه‌ای از انسان‌های آزاد، آگاه و برابر واقعیت بخشد.

سرنگونی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورایی، نخستین گام برای تحقق فوری‌ترین مطالبات عموم توده‌های مردم ایران است.

شوند که با هر گونه افکار و عقاید، اخلاق و پیش‌داوری‌های بورژوایی و خرده بورژوایی تسویه حساب کرده باشند. تنها در یک جامعه سوسیالیستی‌ست که آزادی‌های سیاسی به معنای واقعی کلمه می‌تواند حاکم باشد، چرا که برخلاف حتماً دمکراتیک‌ترین نظام‌های پارلمانی بورژوایی که امکان استفاده از آزادی‌ها عملاً در اختیار صاحبان ثروت و سرمایه است و تمام وسایل ارتباط جمعی و تبلیغ و ترویج در انحصار آن‌هاست، در جامعه سوسیالیستی تمام امکانات در اختیار توده‌های کارگر و زحمتکش قرار می‌گیرد تا بتوانند از این آزادی در خدمت رشد و شکوفایی خود و جامعه بهره گیرند.

مسئله آزادی‌های سیاسی و نقش آن را در استقرار نظم نوین سوسیالیستی می‌توان تا آنجا بسط داد که حتماً حفظ قدرت در دست طبقه کارگر، تا جایی که هنوز طبقات از میان نرفته‌اند با برقراری وسیع‌ترین آزادی‌ها مرتبط است. چون با وجود این آزادی‌هاست که مبارزه طبقاتی می‌تواند در شکلی زنده و فعال جریان داشته باشد. توده‌های وسیع کارگر نقشی فعال در اداره امور کشور و استقرار نظم سوسیالیستی داشته باشند، انفعال و بی‌تفاوتی رخ ندهد و سرنوشت انقلاب اجتماعی کارگران به جایی نرسد که گروهی محدود ولو از درون خود طبقه، نیروی فعال صحنه باقی بمانند، بوروکراسی حاکم گردد و بار دیگر سرمایه‌داری احیا شود و انقلاب اجتماعی به شکست بیانجامد. لذا طبقه کارگر حتماً برای حفظ قدرت در دست خود و انجام وظایف طبقاتی و تاریخی‌اش برای به فرجام رساندن انقلاب اجتماعی و استقرار یک جامعه بدون طبقات به وسیع‌ترین آزادی‌های سیاسی نیاز دارد. با این توضیحات روشن است که چرا در حالی که طبقه سرمایه‌دار ایران به لحاظ طبقاتی و تاریخی همواره با آزادی‌های سیاسی و حقوق دمکراتیک مردم ایران دشمنی نشان داده و در سراسر دوران حاکمیت‌اش ارمانی جز اختناق و استبداد نداشته است، طبقه کارگر به لحاظ طبقاتی و نقش و رسالت تاریخی‌اش استوارترین مدافع آزادی و دشمن آشتی‌ناپذیر اختناق و استبداد بوده و هست. تمام تجربه دوران یک صد سال اخیر به وضوح کذب تمام ادعاها و وعده‌های گروه‌های سیاسی رنگارنگ مدافع نظم سرمایه‌داری را در مورد آزادی و دمکراسی نشان داده است.

توده‌های مردم ایران فقط هنگامی می‌توانند از شر استبداد و اختناق رها شوند و به یک آزادی و دمکراسی پایدار دست یابند که نظم شورایی کارگران و زحمتکشان برپا گردد و مردم ایران مستقیماً از طریق شوراها اعمال حاکمیت کنند. در این دمکراسی شورایی کارگران است که

**رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک  
اعتصاب عمومی سیاسی و  
قیام مسلحانه برانداخت**

## مردم فلسطین همچنان قربانی تجاوزات اسرائیل می‌شوند

ارتش اسرائیل به ساختمانی که خبرنگاران در آن مستقر بودند، دست کم یک خبرنگار کشته و سه تن دیگر زخمی شدند.

جنگ مجدد میان نیروی های حماس و ارتش اسرائیل که هر یک برای دست یابی به اهداف معین و ارتجاعی شان، هر از چندگاهی ویرانی، بی خانمانی و کشتار را به مردم فلسطین تحمیل می کنند، نه اولین درگیری است و نه آخرین آن خواهد بود.

مردم بی دفاع فلسطین، چندین دهه است که توسط دولت صهیونیستی اسرائیل از سرزمین، خانه و کاشانه شان آواره شده اند. از سال ۱۹۶۷، سرزمین شان به اشغال دولت اسرائیل در آمده است. طی این سال ها، مردم فلسطین علاوه بر اینکه از ابتدایی ترین حقوق شان یعنی برخورداری از حق تعیین سرنوشت و داشتن یک دولت مستقل فلسطینی محروم بوده اند؛ بلکه به کرات توسط ارتش اسرائیل مورد تعرض و کشتار نیز واقع شده اند. جنایات دولت صهیونیستی اسرائیل در فلسطین در حالی ادامه دارد که این جنایات تحت عنوان "حق اسرائیل در دفاع از خود" در عمل مورد حمایت دولت های امپریالیستی از جمله دولت آمریکا قرار گرفته است. و این در شرایطی است که حق دفاع مشروع و دفاع مسلحانه فلسطینیان از خود و سرزمین شان توسط همین دول امپریالیستی سلب شده است.

دولت صهیونیستی اسرائیل علاوه بر اشغال سرزمین مردم فلسطین، با پیشبرد سیاست شهرک سازی در سرزمین های اشغالی، روز بروز عرصه را بر فلسطینیان تنگتر کرده است. دولت اسرائیل با سیاست تجاوزگرانه و ادامه اشغال گری اش، عملا زمینه های رشد نیروهای ارتجاعی همانند حماس و حزب الله را در لبنان و فلسطین فراهم کرده است. نیروهایی که به لحاظ سرکوبگری و تجاوز به حقوق دموکراتیک مردم فلسطین، ماهیتا هم جنس دولت صهیونیستی اسرائیل هستند. حماس و حزب الله لبنان اگر ده ها برابر بیشتر از دولت اسرائیل ارتجاعی و سرکوبگر نباشند، مطمئنا کمتر نیستند. نیروهای حماس و حزب الله، تحت حمایت مستقیم جمهوری اسلامی و زیر پوشش مبارزه با نیروهای اشغالگر اسرائیل، عملا آزادی و حقوق دموکراتیک مردم فلسطین را سلب کرده اند. فلسطینیان را به مسلخ می برند و تحت اتهام همکاری با دولت اسرائیل گروه گروه از مردم فلسطین را ترور و یا به جوخه های مرگ می سپارند.

در واقع مردم فلسطین از دو سو مورد تهدید و تجاوز قرار دارند. هم از طرف دولت اشغالگر اسرائیل و هم از طرف حماس و دیگر نیروهای ارتجاعی و اسلامی حاکم بر نوار غزه. تا کنون در هر جنگی که میان حماس و دولت اسرائیل رخ داده است، گروهی از مردم فلسطین توسط نیروهای حماس نیز کشتار شده اند.

به گزارش خبرنگاری فرانسه از غزه، روز سه شنبه ۳۰ آبان، نیروهای حماس ۶ فلسطینی را به اتهام همکاری با دولت اسرائیل تیرباران کردند. این خبرنگاری به نقل از شاهدان عینی نوشته است: افراد مسلح حماس در مرکز غزه، ۶ نفر را پس از پیاده کردن از یک مینی بوس به رگبار بستند. علاوه بر این، افراد مسلح حماس یک مرد نیمه برهنه را نیز به پشت یک خودرو بسته و او را روی زمین می کشاندند.

بر کسی پوشیده نیست، نیرویی که مردم خود را کشتار می کند، نیرویی که به زور و تحت قدرت اسلحه، سیاست های ارتجاعی اسلامی را به مردم فلسطین تحمیل می کند، هرگز نمی تواند برای نجات و رهایی مردم فلسطین بجنگد. از این رو، جنگ میان دولت اسرائیل و گروه های افراطگرای اسلامی که مورد حمایت دولت ایران و حزب الله لبنان هستند، جنگ میان دو نیروی ارتجاعی و با اهداف ارتجاعی است که نتیجه ای جز کشتار، ویرانی و قربانی شدن کودکان، زنان و مردانی که هیچ نقشی در بوجود آمدن آن نداشته اند، نخواهد داشت. به همان گونه که در جنگ های پیش از آن، این گونه بوده است. جنگ هایی که در هر مرحله تاریخی، بنا به نیاز سیاسی ای که هر یک از طرفین درگیری پیدا می کنند، با پرتاب یک راکت از طرف حماس به اسرائیل و یا ترور یکی از رهبران حماس توسط دولت اسرائیل شروع می گردد. جنگ هایی که پس از یک هفته، ده روز و بعضا بیشتر، پس از برجای گذاشتن صدها کشته و زخمی، قطع آب و برق و آوار شدن خانه ها بر سر مردم فلسطین، سرانجام به درخواست سازمان ملل و میانجیگری یکی از دولت های عربی به صلح موقت و آتش بس منتهی می گردد. یک صلح ناپایدار و آتش بسی موقت که اغلب آتش زیر خاکستر است و هر یک از طرفین نزاع در انتظار فرصت بعدی می مانند تا بنا به یک ضرورت منطقه ای و یا بنا به نیاز سیاست داخلی شان، مجددا با یک ترور و یا پرتاب یک موشک، کشتار و ویرانگری تازه ای را به مردم فلسطین و ساکنان نوار غزه تحمیل نمایند.

اگر چه جنگ یک هفته ای میان حماس و دولت اسرائیل به درخواست سازمان ملل و پادرمیانی دولت مصر در شامگاه روز چهارشنبه اول آذر با پذیرش آتش بس میان طرفین درگیری، موقتا خاتمه یافت، اما در این میان، دولت های امپریالیستی با حمایت خود از دولت نژادپرست اسرائیل نه تنها مانع حل اساسی و دراز مدت مسئله فلسطین می شوند، بلکه با تشویق و حمایت خود از دولت اسرائیل، دست این رژیم را نیز در ادامه جنگ افروزی و سیاست های تجاوزکارانه اش باز می گذارند. علاوه بر دول امپریالیستی، در سوی دیگر بحران فلسطین، جمهوری اسلامی قرار دارد که با حمایت همه جانبه از حماس و حزب الله و کشاندن آنها در مسیر جنگ و کشتار، نه تنها در فکر نجات و رهایی مردم فلسطین نیست، بلکه بیش از هر چیز اهداف ارتجاعی و منافع استراتژیک خود را در منطقه دنبال می کند.

آنچه مسلم است، پایان جنگ و دستیابی به صلح پایدار میان اسرائیل و مردم فلسطین، در گرو بازگرداندن سرزمین های اشغالی و تشکیل دولت مستقل فلسطینی است. فلسطین تنها یک راه حل

دارد و آن هم به رسمیت شناختن حقوق مردم فلسطین در داشتن یک کشور مستقل است. هیچ قدرتی و هیچ جنگی نمی تواند این حق مشروع و تاریخی ملت فلسطین را نادیده بگیرد. لازم به گفتن نیست، تا زمانی که مردم فلسطین به حق مشروع خود دست نیابند، تا زمانی که دولت صهیونیستی اسرائیل از سرزمین های اشغال شده عقب نشینی نکند، جنگ و درگیری نیز پایان نخواهد یافت. ده ها سال جنگ، ده ها سال مقاومت و ده ها سال مبارزه مردم فلسطین این حقیقت را به اثبات رسانده است.

## بحران اتمی ایران و طرح دور جدید گفتگوها

روز چهارشنبه ۲۱ نوامبر، مطابق با اول آذر ۱۳۹۱، نمایندگان گروه ۵+۱ شامل کشورهای آمریکا، روسیه، چین، انگلیس، فرانسه و آلمان در شهر بروکسل بلژیک گرد هم آمدند تا راه حل های جدید برون رفت از مناقشه اتمی ایران را بررسی کنند. اگر چه هنوز نتایج مشخصی از نشست دیپلمات های کشورهای ۵+۱ در بروکسل منتشر نشده است، اما خبرگزاری ها به نقل از منتقدان دیپلمات های غربی موضوع این جلسه را، تدوین زمان و چگونگی دور جدید گفتگو میان جمهوری اسلامی و ۶ قدرت بزرگ جهانی عنوان کرده اند.

خبرگزاری فرانسه در مورد موضوع نشست بروکسل به نقل از یک دیپلمات غربی نوشت: نمایندگان گروه ۵+۱ شیوه های بهبود بسته پیشنهادی این گروه به ایران را که در ژوئن گذشته در مذاکرات مسکو از سوی ایران رد شده بود، بررسی می کنند. وی همچنین تاکید کرد، که قدرت های جهانی در پی بازگرداندن ایران به میز مذاکره هستند.

موضوع پرونده هسته ای جمهوری اسلامی ایران از جمله مسائلی است که طی بیش از ده سال گذشته همواره به صورت یک معضل لاینحل میان جمهوری اسلامی و قدرت های بزرگ جهانی موسوم به کشورهای ۵+۱ باقی مانده است. به رغم نشست های مکرر و متعددی که نمایندگان طرفین مناقشه طی سال های گذشته برگزار کرده اند، نتیجه اما، تاکنون تقریبا هیچ بوده و نمایندگان دو طرف، در پایان هر دور گفتگو بدون دست یابی به هرگونه توافق، دوباره به نقطه شروع مناقشه باز گشته اند. علاوه بر این، در پی شکست هر دور مذاکرات، معمولا فترت و سکونی نیز بر طرفین مناقشه حاکم می گردد. این سکون و دوران فترت، بنا به ضرورت های گروه کشورهای موسوم به ۵+۱ و نیز بنا به موقعیت جمهوری اسلامی در تسریع و پیشرفت هایش در امر غنی سازی اورانیوم ۲۰ درصدی، معمولا بین چند ماه و بعضا تا چند سال متغیر بوده است.

آخرین دور مذاکرات رسمی نمایندگان جمهوری اسلامی ایران به سرپرستی سعید جلیلی و هیئت نمایندگی گروه ۵+۱ به ریاست کاترین اشتون، ۲۹ خرداد ۱۳۹۱ بود، که به مدت دو روز در مسکو برگزار شد. اجلاسی که با یک فاصله زمانی نسبتا کوتاه از دو اجلاس استامبول ۲ (۲۶)

## بحران اتمی ایران و طرح دور جدید گفتگوها

فروردین ۱۳۹۱) و بغداد (روزهای ۳ و ۴ خرداد) در مسکو صورت گرفت. در پایان این نشست بود که شکست سه دور گفتگوهای پی در پی استامبول، بغداد و مسکو از طرف کاترین اشتون آشکارا بازتاب بیرونی یافت. کاترین اشتون، نماینده ارشد اتحادیه اروپا و مسئول هیئت نمایندگی گروه ۵+۱ در پایان اجلاس مسکو گفت: ما امروز متوجه شدیم که فاصله زیادی با هم داریم. امروز تاکید می‌کنم که ایران باید ۳ گام برای اعتماد سازی جهانی انجام دهد. اول توقف غنی سازی اورانیوم ۲۰ درصدی، دوم تعطیلی تاسیسات فرود و سوم هم تحویل دادن ذخایر غنی شده اورانیم.

از اجلاس مسکو پنج ماه گذشته است. پنج ماه بدون هیچ نشست و گفتگوی رسمی میان نمایندگان اصلی دو طرف مناقشه. در این مدت، شورای حکام آژانس بین المللی، یک بار دیگر رای بر محکومیت جمهوری اسلامی داد. علاوه بر محکومیت جمهوری اسلامی توسط شورای حکام، گزارش‌های متعددی نیز از طرف آژانس بین المللی انرژی اتمی در مورد پرونده هسته ای ایران منتشر شد. گزارش‌هایی که از عدم همکاری جمهوری اسلامی در اجازه بازدید از سایت نظامی پارچین خبر داد. گزارش‌هایی که در آن، گود برداری و تخریب ساختمان‌ها در پارچین برملا گردید. گزارش‌هایی که همچنان بر افزایش تعداد سانتریفیوژها نصب شده و افزایش میزان اورانیوم غنی شده ۲۰ درصدی در سایت فرود تاکید داشت. و بالاخره گزارش‌هایی که هر بار نگرانی یوکیا آمانو، رئیس آژانس بین المللی انرژی اتمی را در مورد پیشرفت روند هسته ای ایران بازتاب می‌داد. با وجود این، جدیدترین واکنش آمانو در مورد برنامه هسته ای ایران، یک روز پیش از برگزاری اجلاس بروکسل منتشر شد. یوکیا آمانو، روز سه شنبه در پاریس و در جمع خبرنگاران گفت: "ما در حال راست آزمایی از فعالیت نیروگاه‌های اتمی ایران هستیم و می‌توانم بگویم که هیچ علامتی از کند شدن پیشرفت این برنامه ندیده ایم. غنی سازی اورانیوم از پنج درصد به بیست درصد با ریتم تقریباً ثابتی همواره ادامه داشته است."

حال در چنین وضعیتی که مناقشه بحران هسته ای جمهوری اسلامی ایران به صورت لاینحل باقی مانده، گروه ۵+۱ در بروکسل بلژیک گرد هم آمدند تا یک بار دیگر شانس شان را در مورد حل پرونده اتمی ایران بررسی و امتحان کنند. اینکه چند روز از نشست نمایندگان کشورهای ۵+۱ در بروکسل گذشته و تا کنون هیچ خبر و گزارشی از نتایج این نشست انتشار بیرونی نیافته است، خود می‌تواند نشان از ابهام موضوع مذاکرات مجدد میان ایران و نمایندگان کشورهای ۵+۱ باشد.

علاوه بر این، مناقشات اتحادیه اروپا و به طور خاص منازعات دولت آمریکا با جمهوری اسلامی فراتر از پرونده اتمی ایران است. جدال آمریکا با جمهوری اسلامی پیش از اینکه روی برنامه هسته ای ایران باشد، ریشه در سیاست خارجی طرفین درگیر و از جمله کمک همه جانبه جمهوری اسلامی به گروه‌های تروریستی و افراط گرای اسلامی و پیشبرد اهداف پان اسلامیستی در سطح منطقه و جهان دارد. حل مناقشه هسته ای ایران، بدون عقب نشینی جمهوری اسلامی از سیاست پان اسلامیستی، بدون پای بندی این رژیم به موازین و تعهدات بین المللی مورد نظر آمریکا و اتحادیه اروپا که بخشی از آن منوط به قطع کمک‌های همه جانبه جمهوری اسلامی به گروه‌های تروریستی و سازمان‌های اسلامگرای افراطی در منطقه است، اگر نگوییم محال، لااقل بسیار دشوار است.

از این رو، بعید به نظر می‌رسد بدون حل مناقشات اساسی میان آمریکا و جمهوری اسلامی، چشم انداز روشنی از حل منازعات بحران هسته ای ایران و کشورهای ۵+۱ در کوتاه مدت قابل تصور باشد.

با وجود این، سیاست‌ها و فشارهای اعمال شده بر جمهوری اسلامی، دولت آمریکا را به این باور رسانده که تحریم نفت و تحریم‌های بانکی علیه جمهوری اسلامی، تاکنون موثر بوده اند و قدرت‌های بزرگ جهان با ادامه سیاست تحریم‌های فزاینده می‌توانند جمهوری اسلامی را به پذیرش توقف غنی سازی اورانیوم و دیگر خواسته‌های مطرح شده در اجلاس مسکو به پای میز مذاکره بکشانند.

لذا، با توجه به سفر اخیر احمدی نژاد به سازمان ملل و چراغ سبزی‌هایی که او در مصاحبه‌هایش بابت مذاکره مستقیم با دولت آمریکا نشان داد. با توجه به اینکه پس از اظهار نظر احمدی نژاد، بحث مذاکره مستقیم با آمریکا در محافل درونی جمهوری اسلامی از جمله از طرف محمد جواد لاریجانی معاون قوه قضاییه نیز تکرار و مطرح گردیده است. و باز با توجه به اینکه بحران سیاسی و اقتصادی حاکم بر جمهوری اسلامی موقعیت شکننده ای را برای این رژیم فراهم آورده است، به نظر می‌رسد که سیگنال‌های فرستاده شده از طرف مقامات ارشد جمهوری اسلامی، دولت باراک اوباما و نمایندگان گروه کشورهای ۵+۱ را بر آن داشته تا دور جدیدی از گفتگو با نمایندگان ایران را در بروکسل مورد بررسی قرار دهند.

مضافاً اینکه انتخاب مجدد باراک اوباما به ریاست جمهوری آمریکا، این امکان را برای او فراهم آورده است تا طی چهار سال آینده با اطمینان بیشتری سیاست تحریم و اعمال فشار بر جمهوری اسلامی را در جهت توقف غنی سازی اورانیوم پیش ببرد.

با توجه به واقعیات موجود، مستثنا از اینکه دور جدید مذاکرات میان جمهوری اسلامی و گروه ۵+۱ صورت بگیرد یا نگیرد، آنچه که پیشاپیش می‌توان بر آن تاکید کرد، این دور از مذاکرات نیز سرنوشتی بهتر و روشنتر از اجلاس‌های مسکو، بغداد و استامبول نخواهد داشت.

## مرگ ستار بهشتی در زندان، جنایت چند مامور یا اقدامی سیستماتیک؟

قتل ستار بهشتی در زندان از جمله اتفاقاتی بود که طی روزها و هفته‌های اخیر چه در داخل کشور و چه در سطح بین المللی بازتاب بسیار وسیعی یافت. ستار بهشتی که در عرصه وبلاگ نویسی و شبکه اجتماعی فیس بوک فعالیت می‌کرد، در تاریخ نهم آبان ماه در شهر رباط کریم و در منزلش از سوی پلیس فتا (پلیس فضای تولید و تبادل اطلاعات) به اتهام "اقدام علیه امنیت ملی" بازداشت و پس آن به مکان نامعلومی انتقال داده شد. روز ۱۰ آبان در حالی که آثار شکنجه در قسمت‌های مختلف بدن او پیدا بود، به بند ۳۰۹ اوین انتقال یافت و پس از یک روز ماندن در اوین، مجدداً به زندان پلیس فتا در کرج عودت داده شد. روز ۱۳ آبان، درست چهار روز بعد از دستگیری اش، پس از آنکه پیکرش را مخفیانه در گورستان رباط کریم دفن کردند، مرگ ستار بهشتی را به خانواده اش اطلاع داده شد.

مرگ ستار بهشتی، کارگر و وبلاگ نویس فعال و نیز قتل جمیل سویدی بنی طرف، کارگر جوشکار اهوازی که به فاصله سه روز در شکنجه گاه‌های جمهوری اسلامی به قتل رسیدند، یک بار دیگر مقوله زندان، شکنجه و عدم امنیت زندانیان را در نظام جمهوری اسلامی در مرکز توجه مردم ایران، خانواده‌های زندانیان، سازمان‌های سیاسی، نیروهای آگاه، فعالان اجتماعی و نهادهای بین المللی قرار داد.

به همان نسبت که قتل جمیل سویدی در بی خبری ماند، مرگ ستار بهشتی در ابعاد داخلی و خارجی آنچنان سریع، وسیع و همه جانبه بازتاب یافت که به ناچار پاره ای از دستگاہ‌ها و مسئولان ذریبط جمهوری اسلامی را نیز به واکنش و بعضاً به هذیان‌گویی در باره این جنایت واداشت.

مرگ ستار بهشتی در زندان علاوه بر بازتاب بیرونی آن، عملاً زمینه‌های بروز کشمکش و اختلافات درونی ارگان‌های مختلف رژیم را نیز تشدید کرد. تا جاییکه مسئولان و نهادهای جمهوری اسلامی هر یک سعی کردند خود را مبرا و نهاد دیگری را مسئول این قتل معرفی کنند.

تعدادی از نمایندگان مجلس ارتجاع از جمله احمد توکلی، خواهان بررسی چگونگی مرگ ستار بهشتی در زندان شدند. احمد توکلی در نطق میان دستور خود در جلسه علنی مجلس با اعلام خبر مرگ ستار بهشتی در زندان، خواستار توضیح دستگاه قضایی در باره این موضوع شد. پس از آن، کمیسیون امنیت ملی مجلس جهت بررسی موضوع وارد میدان شد. روز ۲۱ آبان، احمد بخشایشی، عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس، با انتقاد از عملکرد منفعلانه دستگاه قضایی در قبال مرگ ستار بهشتی گفت: پیش از بمباران خبری شبکه‌های خارجی، دستگاه قضایی باید در این باره اطلاع‌رسانی می‌کرد. چرا باید نظام در این باره هزینه بپردازد.

## مرگ ستار بهشتی در زندان، جنایت چند مامور یا اقدامی سیستماتیک؟

اگر دو پلیس اشتباه کردند چرا اصرار می کنیم این را به پای نظام یکناریم؟

پس از واکنش تعدادی از نمایندگان مجلس، نوبت به قوه قضاییه رسید. محسنی اژه ای دادستان کل و سخنگوی قوه قضاییه، روز دوشنبه ۲۲ آبان در نشست خبری خود به رغم تأیید وجود آثار شکنجه و "کیبودی در پنج ناحیه بدن از جمله ساق پا، دست، پشت کتف و یکی از ران های" ستار بهشتی، طبق روال معمول جمهوری اسلامی از اساس منکر قتل ستار بهشتی در زندان شد و با وقاحت تمام علت مرگ ستار بهشتی را "سکته قلبی" اعلام کرد.

پس از کشمکش های نمایندگان مجلس و دستگاه قضایی، جدال میان دولت و رئیس قوه قضاییه شروع شد. سایت اینترنتی روزنامه دولتی ایران به نقل از محمد رضا تقوی فرد نوشت: اگر بازید احمدی نژاد از زندان اوین انجام می شد، مرگ یک کارگر و بلاگ نویس در زندان روی نمی داد. به دنبال موضع گیری روزنامه دولتی ایران علیه قوه قضاییه، اینبار قاضی القضاات جمهوری اسلامی وارد میدان شد و برخی از سایت های وابسته به دولت را به "برهم زدن امنیت ملی" و "تلاش وقیحانه برای سوء استفاده" از مرگ ستار بهشتی متهم کرد.

سایت خبر آنلاین روز ۲۵ آبان به نقل از صادق آملی لاریجانی نوشت: "در عجبم که برخی از سایت های وابسته به دولت، این موضوع را دستاویزی قرار داده اند و گفته اند که حالا مشخص می شود که چرا رئیس جمهور قصد بازدید از زندان اوین را داشته است".

صادق لاریجانی ضمن بیان این جمله که نباید "حرف های نادرستی" گفته شود که بعداً "نتوان جمعشان کرد"، صریحاً اعلام کرد که: این موضوع (مرگ ستار بهشتی) ربطی به زندان اوین و دستگاه قضایی ندارد. او یک روز پیش تر نیز گفته بود، اگر ستار بهشتی در اثر شکنجه فوت کرده باشد، این واقعه "تخلف و جنایت چند مامور بوده است" و "نباید به بهانه ای برای تضعیف نیروی انتظامی و قوه قضاییه تبدیل شود".

با توجه به اظهار نظر قاضی القضاات جمهوری اسلامی پرسش این جاست که مرگ ستار بهشتی و صدها زندانی سیاسی و غیر سیاسی دیگری که طی بیش از سه دهه زیر شکنجه های طاقت فرسا و ویرانگر بازجویان جمهوری اسلامی جان باخته اند، اقدامی فردی و صرفاً از روی "تخلف و جنایت چند مامور" بوده است؟ یا نتیجه اقدامات سیستماتیک حاکمیتی است که از همان مراحل اولیه بازداشت زندانی با صدور حکم شکنجه توسط سیستم قضایی جمهوری اسلامی آغاز و در نهایت باز گذاشتن دست بازجویان شکنجه گر رژیم در اعمال شکنجه های بی حد و حصر به مرگ زندانیان منتهی می گردد؟

پس از گذشت ۳۴ سال از استقرار رژیم ارتجاعی و دینی حاکم بر ایران، دیگر قساوت، بی رحمی و آدم کشی این رژیم بر کسی پوشیده نیست. اگر زندانیان سیاسی سال های نخست دهه

۶۰ دسته دسته و گروه گروه در بی خبری محض، زیر شکنجه جان باختند و به دور از چشم خانواده ها در گورهای بی نام و نشان دفن شده اند، در شرایط کنونی به یمن گسترش رسانه های ماهواره ای و شبکه های اینترنتی، خبرهای زندان، اعمال شکنجه و قتل های صورت گرفته در زیر بازجویی، به سرعت بازتاب بیرونی می یابند. اگر در سال های نخست دهه ۶۰، حاکمان شرع و قضات اسلامی با صدور حکم "تعزیر" تحت عنوان "ضرب حتی الموت"، زندانیان را به دست جلادان و شکنجه گران رژیم می سپردند، بی آنکه خیال مبارکشان اندکی نگران بر ملا شدن قتل های فجیع زندانیان در زیر شکنجه و بازجویی باشند، هم اکنون اخبار فجایع زندان و به طور اخص مرگ زندانیان در زیر شکنجه نه تنها رسوایی جمهوری اسلامی را به سرعت در هر کوی و برزن بازتاب می دهد، بلکه بیش از هر چیز روند سیستماتیک شکنجه و کشتار زندانیان را برای توده های وسیع تری از مردم ایران آشکار کرده است.

شکنجه و مرگ بازداشت شدگان در زیر شکنجه، از جمله جنایاتی است که طی بیش از سه دهه با حاکمیت جمهوری اسلامی عجین شده است. از مرگ فجیع چهار رهبر شوراهای ترکمن صحرا می بایست به عنوان اولین قربانیان شکنجه در نظام جمهوری اسلامی یاد کرد. توماج، مختوم، واحدی و جرجانی در تاریخ ۲۱ بهمن ۵۸ توسط سپاه پاسداران بازداشت شدند و یک هفته بعد در تاریخ ۲۹ بهمن، بپکر شکنجه شده و بی جان شدن را در اطراف بنجورد رها کردند. مرگ فجیع رهبران شوراهای ترکمن صحرا هرگز یک اقدام جنایت آمیز که از طرف یک یا دو مامور صورت گرفته باشد نبود. آنها توسط سپاه پاسداران جمهوری اسلامی دستگیر و پس از انتقال به اوین با رای و نظارت مستقیم صادق خلخالی حاکم شرع برگزیده خمینی زیر شکنجه جان باختند. آیا می توان تصور کرد صدها زن و مرد بازداشت شده سال های اولیه دهه ۶۰ که زیر شکنجه های مرگبار کشته و در گورهای بی نام و نشان دفن شدند، صرفاً در اثر "تخلف و جنایت چند بازجو" به قتل رسیدند؟ مسلماً نه! همه آن دستگیرشدگانی که در آن سال ها، قربانی شکنجه و مرگ شدند، با رای و نظارت مستقیم قضات و حاکمان شرع جمهوری اسلامی بود که ورقه صدور حکم "ضرب حتی الموت" را به دست بازجویان می دادند و دست بازجویان را برای هر جنایتی باز می گذاشتند.

آیا مرگ پوینده، محمد مختاری، ابراهیم زالزاده، داریوش فروهر، پروانه اسکندری در آذر ماه ۷۷ و نمونه های دیگری که در دهه هفتاد توسط بالاترین رده های امنیتی رژیم زدیده و پس از شکنجه، جنازه های منگله شده شان را در گوشه و کنار شهر رها کردند، صرفاً یک اقدام جنایت کارانه از طرف "چند نیروی خود سر" بود؟ مسلماً این گونه نیست! اگر آنگونه که صادق آملی لاریجانی می گوید، دیگر نیازی نبود تا سعید امامی عامل اصلی قتل نویسندگان را

"واجبی خور" کنند. دیگر نیازی نبود تا خامنه ای در اولین واکنش خود قتل نویسندگان را به آمریکا و اسرائیل نسبت دهد.

اما همان طور که دیدیم، سعید امامی، معاون امنیتی وزارت اطلاعات و یکی از عوامل اصلی "قتل های زنجیره ای را نیز زیر شکنجه کشتند تا آتش رسوایی قتل نویسندگان که مستقیماً توسط باند ولی فقیه و وزیر اطلاعات برگزیده اش هدایت شده بود، رهبری نظام را خاکستر نکند. سعید امامی را "قربانی" نظام کردند تا قربانطی دری نجف آبادی، وزیر اطلاعات و یکی از آمران قتل نویسندگان را حفظ کنند. دری نجف آبادی را بر منصب بالاتری نشانند تا خامنه ای و نظام را مصون نگه دارند.

مگر می شود قتل ده ها نویسنده و دگر اندیش را که به طور سیستماتیک و تحت رهبری دستگاه قضایی و بالاترین نیروهای امنیتی رژیم صورت گرفت، صرفاً تخلف و جنایت چند بازجو و نیروی امنیتی تلقی کرد؟

اگر نظام جمهوری اسلامی پشت این جنایات نبود، دری نجف آبادی به عنوان وزیر اطلاعات و در مقام کسی که خود یکی از آمران قتل نویسندگان بود پیش از همه می بایست محاکمه می شد. اما نه تنها محاکمه نشد، بلکه ارتقاء مقام نیز یافت. دری نجف آبادی که زیر فشار افکار عمومی و کشمکش باندهای درونی رژیم، مجبور شد پست وزارت اطلاعات را ترک کند، بی درنگ توسط خامنه ای و قاضی القضاات منصوب او بر مسند دادستانی کل کشور گمارده شد. شکنجه زندانیان به عنوان یک همزاد و ضرورت بقاء جمهوری اسلامی همچنان استمرار یافت و زندانیان دیگری زیر شکنجه جان باختند.

زهره کاظمی، عکاس و خبرنگار ایرانی - کاندادی در دوم تیر ماه ۱۳۸۲، به دلیل اینکه از تجمع خانواده های زندانیان سیاسی در مقابل زندان اوین عکسبرداری کرده بود، بازداشت شد و هفده روز بعد، جنازه اش تحویل مادرش داده شد. سعید مرتضوی قاتل زهره کاظمی نیز نه تنها محاکمه نشد بلکه، همانند دری نجف آبادی ارتقاء مقام یافت تا شکنجه گران جمهوری اسلامی با خیال آسوده انجام وظیفه کنند و هرگز نگران عواقب مرگ زندانیان در زیر شکنجه نباشند.

زهره بنی یعقوب، پزشک ۲۷ ساله که دوران طرح خدمت پزشکی خود را در روستاهای همدان طی می کرد، در ۲۰ مهر ماه ۸۶ توسط نیروهای ستاد اجرایی امر به معروف و نهی از منکر سپاه پاسداران همدان دستگیر و سه روز بعد جنازه اش تحویل خانواده اش داده شد. این بار نیز، دستگاه قضایی جمهوری اسلامی از اساس منکر قتل زهره بنی یعقوب توسط ماموران شکنجه گر رژیم شد. پرونده زهره بنی یعقوب، همانند پرونده زهره کاظمی با رای دادگاه همدان مبنی بر اینکه " اصولاً جرمی اتفاق نیفتاده که بتوان در باره آن رای صادر کرد" مختومه اعلام شد. چرا که جمهوری اسلامی برای بقاء و استمرار خود، همواره به شکنجه و شکنجه گران نیازمند است. چنانکه دو سال بعد از قتل زهره بنی یعقوب جنایت بازداشتگاه کهریزک اتفاق افتاد.

همانگونه که توده های مردم ایران شاهدش

## خلاصه‌ای از اطلاعیه‌های سازمان

"جنایات دولت اسرائیل در سکوت و حمایت دولت‌های امپریالیستی" عنوان اطلاعیه‌ای است که سازمان در تاریخ ۲۸ آبان، در حمایت از مردم فلسطین و محکومیت جنایات دولت نژادپرست اسرائیل منتشر نمود. در بخشی از اطلاعیه با اشاره به کشته و زخمی شدن صدها نفر در این جنگ چند روزه آمده است: "جنایات دولت اسرائیل در فلسطین در حالی ادامه دارد که این جنایات تحت عنوان "حق اسرائیل در دفاع از خود" در عمل مورد حمایت دولت‌های امپریالیستی از جمله دولت آمریکا قرار گرفته است.

جنگ میان دولت اسرائیل و گروه‌های افراطگرای اسلامی که مورد حمایت دولت ایران و حزب‌الله لبنان هستند، جنگ میان دو نیروی ارتجاعی و با اهداف ارتجاعی است که نتیجه‌ای جز قربانی شدن کودکان، زنان و مردانی که هیچ نقشی در بوجود آمدن آن نداشته‌اند، نخواهد داشت. به همان‌گونه که در جنگ‌های پیش از آن، این‌گونه بوده است.

دولت‌های امپریالیستی نیز با حمایت خود از رژیم نژادپرست اسرائیل، مانع حل مساله فلسطین و تشویق دولت اسرائیل به ادامه‌ی سیاست‌های تجاوزکارانه‌اش می‌شوند. فلسطین تنها یک راه حل دارد و آن به رسمیت شناخته شدن حقوق ملت فلسطین است. هیچ قدرتی و با هیچ جنگی نمی‌تواند این حق تاریخی ملت فلسطین را نادیده بگیرد. این را ده‌ها سال جنگ، مقاومت و مبارزه مردم فلسطین به اثبات رسانده است.

سازمان فدائیان (اقلیت) ضمن محکوم کردن بمباران غزه و کشتار کودکان، زنان و مردان بیگناه، خواستار پایان بخشیدن به تجاوزات دولت اسرائیل به حقوق مردم فلسطین و به رسمیت شناخته شدن بی‌قید و شرط حق ملت فلسطین در تعیین سرنوشت خویش می‌باشد.

سازمان فدائیان (اقلیت)، وظیفه‌ی تمامی نیروهای مترقی، آزادیخواه و چپ جهان از جمله نیروهای کمونیست و مترقی ایرانی می‌داند که با اشکال گوناگون حمایت خود را از حقوق مردم فلسطین و پایان بخشیدن به جنایات دولت نژادپرست اسرائیل اعلام نمایند."

"دستمزدهای عقب‌افتاده‌ی کارگران بازنشسته باید به سرعت پرداخت گردد" عنوان اطلاعیه‌ی دیگر سازمان است که در تاریخ ۵ آذرماه انتشار یافت. این اطلاعیه با اشاره به تجمعات اخیر بازنشستگان ذوب‌آهن اصفهان در برابر دفتر کانون بازنشستگان ذوب‌آهن و بستن خیابان در اعتراض به تعویق چند ماهه در پرداخت دستمزدها، آمده است: "کارگران همچنین اعلام کرده‌اند که در صورت حل نشدن مشکلاتشان اعتراضات خود را در سطح وسیع‌تری ادامه داده و به جاده‌های اصلی شرکت‌های صنعتی اصفهان خواهند کشاند.

این در حالی‌ست که مدیر عامل کانون بازنشستگان ذوب‌آهن اصفهان در گفت‌وگو با روزنامه قدس تجمع و اعتراض کارگران بازنشسته را به ضرر آنها دانسته است. مدیر عامل کانون بازنشستگان ذوب‌آهن اصفهان از زبان مقامات حکومتی حرف می‌زند، خواست آن‌ها را بیان می‌کند و دشمن کارگران است.

نه فقط ادامه‌ی اعتراضات که گسترش آن و شرکت هر چه وسیع‌تر بازنشستگان و خانواده‌های‌شان در اعتراضات می‌تواند رژیم را مجبور به حل مشکل کارگران نماید. امروز هزار کارگر بازنشسته تجمع می‌کنند و رژیم به دست‌وپا می‌افتد و برای خواباندن اعتراض وعده می‌دهد، اما اگر تعداد کارگران معترض و خانواده‌های‌شان به سی هزار نفر برسد، رژیم دیگر نمی‌تواند تنها به دادن وعده اکتفا کند.

۸۴ هزار بازنشسته صنایع فولاد در همبستگی با یکدیگر می‌توانند به بسیاری از خواست‌های خود تحقق بخشند و این تنها بازنشستگان صنایع فولاد نیستند که با مشکلات روبرو می‌باشند. پایین بودن حقوق و بسیاری از خواست‌های کارگران بازنشسته در سراسر ایران امروز از سوی حاکمیت بدون پاسخ مانده است. هم‌زمان با اعتراضات کارگران بازنشسته ذوب‌آهن، کارگران بازنشسته نفت آبادان نیز دست به تجمعاتی از جمله در وزارت نفت در خیابان طالقانی تهران زدند.

سازمان فدائیان (اقلیت) ضمن حمایت از اعتراضات و خواست‌های کارگران بازنشسته ذوب‌آهن خواستار پرداخت فوری دستمزدهای عقب‌افتاده‌ی کارگران ایران است.

سازمان فدائیان (اقلیت) معتقد است که کارگران بازنشسته نه فقط نباید دغدغه دریافت دستمزدهای خود را داشته باشند، بلکه آنها باید بتوانند با دستمزدهای خود نیازهای زندگی خود و خانواده‌های‌شان، از معاش روزانه گرفته تا مسکن، بهداشت و درمان، آموزش و دیگر نیازهای‌شان را تأمین کنند.

سازمان فدائیان (اقلیت) کارگران ایران را به همبستگی طبقاتی برای رسیدن به خواست‌های بر زمین مانده‌ی‌شان برای رسیدن به یک زندگی انسانی فرا می‌خواند."

## مرگ ستار بهشتی در زندان، جنایت چند مامور یا اقدامی سیستماتیک؟

بودند، بازجویان حیوان صفت جمهوری اسلامی به تاسی از سی سال تجربه و مصونیت آهنین از اقدامات شکنجه‌گرانه شان تحت سرپرستی سعید مرتضوی، دادستان تهران، احمد رادان مسئول نیروی انتظامی تهران و حمید رضا رهایی نماینده مجلس، نه تنها به زنان و مردان بازداشت شده در زندان کهریزک تجاوز کردند، بلکه تعدادی از بازداشت‌شدگان از جمله امیر جوادی فر، محسن روح الامینی و محمد کامرانی را نیز زیر شکنجه کشتند. علاوه بر این، رامین پور اندرجانی، تنها پزشک شاهد جنایات کهریزک را به قتل رساندند. اینبار نیز به رغم اینکه کوس رسوایی جنایات جمهوری اسلامی در کهریزک، خامنه‌ای را مجبور به تعطیلی بازداشتگاه کهریزک کرد و سعید مرتضوی همانند دری نجف آبادی از دادستانی تهران برکنار شد، اما توسط دولت احمدی نژاد به پست‌های مهم تری گمارده شد.

به رغم اینکه، در گسترده‌ی بازتاب مرگ ستار بهشتی، قتل جمیل سویدی عملاً به فراموشی سپرده شده است، به رغم اینکه جمهوری اسلامی و سیستم قضایی آن زیر فشارهای داخلی و بازتاب بین‌المللی تا این لحظه نظر پزشک قانونی را انتشار داده و اعلام کرده که مرگ ستار بهشتی در زندان "بر اثر بیماری نبوده است" اما، آنچه مسلم است، ماجرای قتل ستار بهشتی، کارگر وبلاگ نویس و جمیل سویدی، کارگر جوشکار و فعال سیاسی اهوازی، همانند دیگر قتل‌هایی که تا کنون در زندان‌های جمهوری اسلامی اتفاق افتاده اند، پس از کم رنگ شدن فشارها و خوابیدن ماجرا، به بوته فراموشی سپرده خواهد شد. شکنجه همچنان ادامه و قربانیان دیگری خواهد گرفت. اعمال شکنجه در جمهوری اسلامی پدیده‌ای نیست که صرفاً توسط چند مامور و بازجو صورت گیرد. با آن‌گونه که آملی لاریجانی رئیس دستگاه قضائی رژیم می‌گوید، نتیجه "تخلف و جنایت چند مامور" بوده باشد. شکنجه در زندان‌های جمهوری اسلامی همواره به صورت سیستماتیک و با رای رسمی حکام شرع بر زندانیان اعمال شده است. جمهوری اسلامی بنا به خصلت ارتجاعی و سرکوب‌گرانه اش، نیازمند زندان، کشتار و شکنجه است. این رژیم، بدون اعمال شکنجه، زندان و کشتارهای سیستماتیک، حتا یک روز هم قادر به ادامه حیات نیست. ارتقاء مقام آدم‌کشان رژیم و مصونیت آهنین نیروهای امنیتی و بازجویانش در امر شکنجه و کشتار زندانیان، برگرفته از همین ماهیت ارتجاعی و سرکوب‌گرانه رژیم است. پایان دادن به دستگیری و زندان، شکنجه و به طریق اولی، پایان دادن به قتل زندانیان در زیرشکنجه و بازجویی در گرو سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی و استقرار حکومت شورایی است.

## گرامی باد

## نودوپنجمین سالگرد انقلاب

## سوسیالیستی اکتبر

## یادداشت‌های سیاسی

### مردم فلسطین همچنان قربانی تجاوزات اسرائیل می شوند

روز چهارشنبه ۲۴ آبان، برای مردم بی دفاع فلسطین و ساکنان نوار غزه روز تلخ و ویرانگری بود. این روز، شروع جنگ مجددی بود که نیروهای حماس و دولت اسرائیل در دو سوی این جنگ ویرانگر قرار گرفتند.

جنگ ۸ روزه میان نیروهای حماس و دولت اسرائیل که ترور یکی از رهبران نظامی حماس توسط اسرائیل و پرتاب هواپیمای بدون سرنشین "پهپاد" ساخت ایران بر فراز خاک اسرائیل، ظاهراً زمینه‌های شروع آنرا فراهم ساخت، طی یک هفته بیش از ۱۶۰ فلسطینی و ۶ اسرائیلی کشته و صدها زخمی بر جای گذاشت. در کمتر از یک هفته نزدیک به هزار موشک اسرائیلی از زمین و هوا و دریا بر سر مردم فلسطین و خانه‌هایشان فرو بارید. علاوه بر کشتار، بسیاری از خانه‌ها بر سر مردم فلسطین آوار شد و قطع مداوم برق، گرسنگی و کمبود آذوقه نیز گوشه‌هایی از ارمغان این جنگ ویرانگر برای مردم فلسطین بود.

به رغم کشتار و ویرانی عمومی حاصل از این جنگ، زنان و کودکان فلسطینی اما، بیشترین قربانیان تجاوزات یک هفته‌ای حملات موشکی

ارتش اسرائیل بودند. این جنگ که با پرتاب راکت‌های ۶ متری و با برد ۷۵ کیلومتری حماس بر خاک اسرائیل و نیز حملات موشکی ارتش اسرائیل بر خانه‌ها و ساکنان غزه باریدن گرفته بود، در روز یکشنبه ۲۸ آبان به اوج خود رسید. ارتش اسرائیل ادعا کرد، که در این روز، ۱۰۵ موشک پرتابی از غزه به اسرائیل اصابت کرده و ۴۱ عدد دیگر نیز توسط سیستم دفاعی "گنبد آهنین" متوقف شده است.

علاوه بر راکت پرتابی حماس، روز یکشنبه، خونین‌ترین روز حملات موشکی ارتش اسرائیل به مردم بی دفاع فلسطین نیز بود. روزی که زنان و کودکان بیش از همه قربانی حملات موشکی اسرائیل شدند. در میان ۲۶ تن از قربانیان این روز، فقط ۱۴ نفر کودک و زن بوده اند. در اثر اصابت موشک‌های اسرائیلی تنها در یک مورد، محمد دلجو و ۹ تن دیگر از اعضای خانواده اش کشته شدند. فاجعه‌ای که جامعه جهانی را به واکنش واداشت. در این میان، خبرنگاران نیز از حملات موشکی اسرائیل بی نصیب نبودند. در حملات موشکی

در صفحه ۱۰

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

آلمان  
K . A . R  
Postfach 160531  
60068 Frankfurt  
Germany

دانمارک  
I . S . F  
P . B . 398  
1500 Copenhagen V  
Denmark

سوئیس  
Sepehri  
Postfach 410  
4410 Liestal  
Switzerland

هلند  
Postbus 23135  
1100 DP  
Amsterdam Z.O  
Holland

کانادا  
K.Z  
P.O.BOX 2488  
Vancouver B.C  
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب : Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://64.17.158.99/>

پست الکترونیک E-Mail:

[info@fadaian-minority.org](mailto:info@fadaian-minority.org)

شماره های پیام‌گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا 0031649953423

در ایران- تهران 00982184693922

ای میل تماس با نشریه کار:

[kar@fadaian-minority.org](mailto:kar@fadaian-minority.org)

# KAR

Organization Of Fedaian (Minority)  
No 634 November 2012

## دکراسی شورایی TV

### آغاز پخش برنامه‌های تلویزیونی دمکراسی شورایی

تلویزیون دمکراسی شورایی از روز ۱۵ آبان (۵ نوامبر) پخش برنامه‌های خود را آغاز کرده است. تلویزیون دمکراسی شورایی ادامه‌ی راه و مسیریست که پیش از این رادیو دمکراسی شورایی آن را پیموده و مخاطبان رادیو با آن آشنا می‌باشند.

برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی از طریق کانال تلویزیونی اندیشه و به مدت ۴ ساعت در هفته پخش می‌شود که دو ساعت آن زنده و دو ساعت دیگر تکرار برنامه‌ها می‌باشد.

#### ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی بدین‌قرار است:

**دوشنبه‌ها ساعت هفت‌ونیم شب به وقت ایران، ساعت پنج عصر به وقت اروپای مرکزی و هشت صبح به وقت لس‌آنجلس.**

**چهارشنبه‌ها ساعت دهنیم شب به وقت ایران، ساعت هشت شب به وقت اروپای مرکزی و ساعت یازده صبح به وقت لس‌آنجلس.**

این برنامه‌ها به مدت یک‌ساعت از ماهواره هانت‌برد و تله‌استارت پخش می‌شود. تکرار برنامه‌ها در روزهای ۴ شنبه و ۵ شنبه هر هفته ساعت دوازده‌ونیم ظهر به وقت ایران، ساعت ده صبح به وقت اروپای مرکزی و ساعت یک نیمه شب به وقت لس‌آنجلس خواهد بود. اگر به تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی ندارید، می‌توانید از طریق آدرس اینترنتی سایت اندیشه به‌طور زنده و هم‌زمان برنامه‌های تلویزیون دمکراسی شورایی را مشاهده کنید:

[com.andishehnews.www](http://com.andishehnews.www)

مشخصات ماهواره‌ای کانال تلویزیون اندیشه:

North America: Galaxy 25 Frequency:12090 Horizontal Symbol Rate: 20000 3/4  
Europe, Middle East: Hot Bird 8, Frequency: 10723 Symbol Rate:29900 3/4

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی